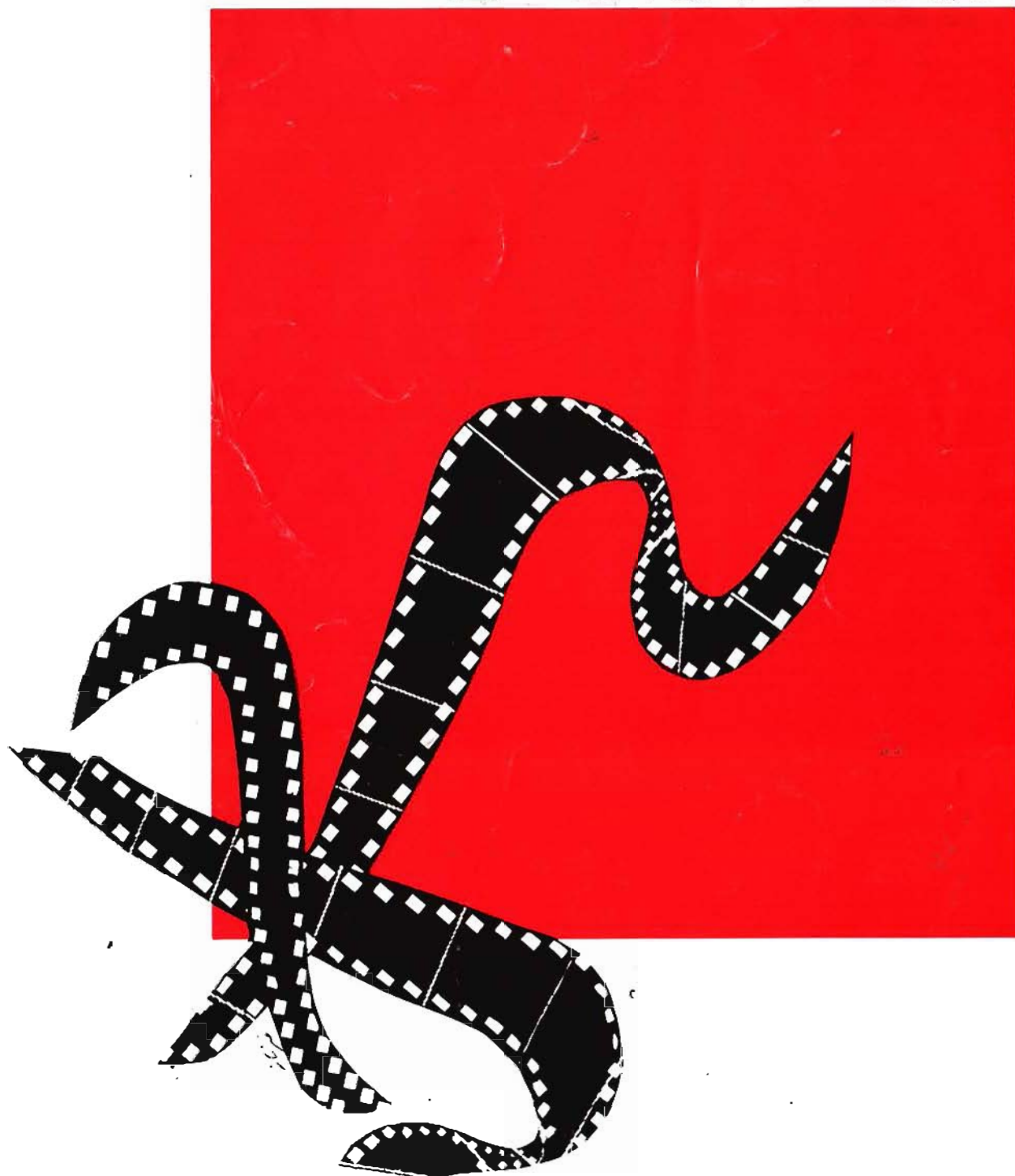


سینمای آزاد

شماره: تیر و مرداد ۱۳۷۶

سال دوم، شماره هشتم

سینما آدم تربیت می کند • بادکنک سیاه ترکیدا • پرواز را به خاطر بسپار (نقد فیلم)
دو نامه از فرد زینه من • ارزش بازیگر در سینما • فیلم های جدید در سینماها
نظرخواهی پیرامون صادرات سینمایی جمهوری اسلامی و ...



سال دوم - شماره هشتم -

تیر و مرداد ۱۳۷۶

ناشر :

مرکز پژوهشی و فیلم سازی سینمای آزاد

سردبیر : بصیر نصیبی

مدیر فاضلی : پروانه بهجو

با همکاری : نسرین بهجو

سینمای آزاد هر سال شش شماره

منتشر می شود .

بهای تک فروشی : ۴ مارک

اشتراک سالیانه :

۲۵ مارک برای اروپا ،

۳۵ مارک برای کشورهای دیگر

نشانی :

Cinema-ye Azad e.V.

Postfach 100525

66005 Saarbrücken , Germany

Tel+Fax: 49-681-39224

چاپ :

Brebacher Druckerei , Saarbrücken

شماره حساب بانکی :

Deutsche Bank Saar

Kontonr 0186213

BLZ. 59070070

نقل مطالب سینمای آزاد با

ذکر ماخذ آزاد است .

طرح روی جلد : فرناز صداقت بین

- ۳ حرف ها ، خیرها ، نظرها
سینما آدم تربیت می کند
۷ بررسی کتاب «از دور بر آتش» رضا علامه زاده
۱۰ دو نامه از «فرد زینه من» مسعود مدنی
بادکنک سیاه ترکید!
۱۳ درباره ی فیلم «بادکنک سفید» فرهنگ پایدار
پرندگفت : پرواز را به خاطر بسپار!
۱۵ نقد فیلم «معنای شب» فرهاد مجدآبادی
۱۸ ارزش بازیگر در سینما رامین یزدانی
نظر خواهی پیرامون نحوه رفتار با صادرات سینمایی جمهوری اسلامی
۲۰ با نظرهایی از پرویز لک ، جمیله ندایی ، عباس سماکار ، عفت داداش پور
۲۴ زیر ذره بین
۲۷ نامه ها
۲۹ فیلم های جدید در سینماها
۳۱ آخرین خیرها

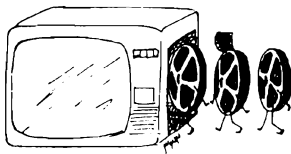
از دوستان و همکارانی که برای نشریه سینمای آزاد مطلب می فرستند، خواهش می کنیم به چند نکته توجه داشته باشند:
* نوشتارشان بیش از سه صفحه مجله ما نباشد.
* همراه با ترجمه ها، نسخه ای از متن اصلی نیز فرستاده شود.
* سینمای آزاد در حک و اصلاح و کوتاه کردن مقالات با حفظ نظر نویسنده ، آزاد است.
* پس فرستادن مطالب امکان پذیر نیست.

در مواضع ایشان خواهند ماند. البته رژیم هم می‌داند که سران کشورهای اروپایی از آن عاقل‌ترند که به خاطر چند فقره قتل ناقابل که خودشان هم در امکان انجام‌اش سهمی داشته‌اند، مشتری به این نازنینی را از دست بدهند. اما هر سرانجامی که این رسوایی داشته باشد، شهادت و شجاعت آقای فریتیوف کوبشن را بایستی تهنیت گفت. برای جامعه‌ی آلمان این سرافرازی بزرگی است که دستگاه قضایی‌شان از چنان استقلال‌ی برخوردار است که از هیچ تهدیدی نمی‌هراسد و علی‌رغم توصیه و فشارهای دولت هلموت کهل چهره‌ی پنهان رهبران جنایت‌کار را به دنیا شناساند.



میکونوس و ما

آلمان - برلین



«تماشا» و تبعید

آلمان - هانوفر

«تماشا» نام تلویزیونی است که پروانه بکاه در شمال آلمان، و در شهر هانوفر به راه انداخته است. این تلویزیون برنامه‌های خود را از کانال آزاد (OFFENE KANAL) این شهر پخش می‌کند و تمرکز اصلی خود را روی مسایل ایرانیان تبعیدی گذاشته است. «تماشا» برنامه‌ای دارد به نام «چهره‌ها و مکان‌ها» که از جمله به پخش فیلم‌های سینماگران ایران در تبعید، معرفی چهره‌های ادبی، هنری و سیاسی می‌پردازد و بخش‌هایی از آن به بررسی و مسایل پناهندگان و ایرانیان مقیم خارج کشور و معرفی نهادهای مختلف مورد استفاده پناهندگان و غیره اختصاص دارد. این تلویزیون همچنین دارای بخش خبری است و مهم‌ترین اخبار مربوط به تبعید و ایران را پخش می‌کند. برنامه بچه‌ها و برنامه پزشکی هم از بخش‌های دیگر و گاه‌گاهی این تلویزیون است. پروانه بکاه افزون بر اداره‌ی این تلویزیون، نوشتن متون و گرداندن برخی از برنامه‌های تماشا را به عهده دارد. عباس سماکار مسئول برنامه‌ریزی و فنی این کانال است و هم‌کارانی مانند علی صمعی (کارگردان)، فیلم‌بردار و مونتور، سیامک ظریف‌کار (فیلم‌بردار)، عکاس و تهیه‌کننده، بهمن ساکی (مسئول

محکومیت در دادگاه میکونوس تنها رسوایی برای سران آدم‌کش جمهوری اسلامی به همراه نداشت، بلکه خجالت و سرافکنندگی برای جمعی دیگر نیز ماند، که در این سال‌ها سعی کردند با تطهیر رژیم راهی برای سازش و معامله‌ی خود بگشایند. در این جمع می‌توان هر نوع تفکر و اندیشه‌ای را سراغ گرفت. خانم «آنه ماری شیمیل» اسلام شناس آلمانی که به یمن باجی که از تهران گرفت دستور قتل سلمان رشدی را موجه شناخت، خبرنگارانی که با گزارش‌های ساختگی می‌خواستند از ایران اسلامی چهره‌ای امروزی بسازند، مدیران جشنواره‌هایی که دعوت آخوندها را می‌پذیرفتند و به خاطر چند روز سورچرائی و در ازا پول چایی! تحسین و ستایش‌ها را نصیب سینمای جمهوری اسلامی کردند. آقای «ورنر هرتسوک» کارگردان مشهور آلمانی که آخوندها در همین جشنواره فجر میزبان او بودند، آقای بانس و برگهوف مدیران سینماتک کلن که با مدیر بنیاد فارابی به گفت‌وگو و معامله نشستند، مدیران «کومونال کینو» ی فرانکفورت که به خاطر حضور محمد رجیبی برای مراسم افتتاح هفته فیلم جمهوری اسلامی به خود بالیده‌اند، واسطه‌های فیلم که برای دریافت حق دلالتی به هر حقارتی تن در دادند و سرانجام برخی از کانون‌های فرهنگی که پای در میان اپوزیسیون داشتند و دستی بر سفره‌ی رژیم حاکم نیز گشودند.

من نمی‌دانم کارگردان جهانی ما آقای عباس کبارستمی به چه شکل و شیوه‌ای می‌خواهد هم‌دلی‌اش را برای خبرنگاران کنجکیاو توجیه کند. آقای داریوش مهرجویی که حتماً برای این فجایع تفسیر عارفانه خواهد یافت. حضور این دو، چند روز قبل از صدور قطعی حکم دادگاه میکونوس، در مرقد مطهر امام و تجدید بیعت با امام مذکور نشانه‌ی آن است که آنان هم چنان

حرف‌ها ، خبرها ، نظرها

اخبار)، لیلیا واتقی (گوینده و مجری)، شهرام (گوینده)، شهین (گوینده و مترجم)، فرح (گوینده) و علی تهران (گوینده) در این تلویزیون فعالیت دارند.

هیاهوی بسیار برای هیچ

ایران - تهران

رژیم جمهوری اسلامی چند سال بود با زد و بند با مدیران جشنواره‌ها و به یاری واسطه‌های ایرانی و خارجی، می‌خواست چهارم دیگر گونه‌ای از سینمای جمهوری اسلامی ارائه دهد. مرکز پژوهشی و فیلم‌سازی سینمای آزاد با تهیه برنامه‌ای با عنوان سینما در ایران امروز، که تا حالا در ۱۸ شهر اروپا برگزار شده است، پوچ بودن این ادعای رژیم را و بهره حیل‌گرانه‌ای که از چند فیلم بهتر، بدست آورده است، نمایاند. و هم چنین خوانندگان ما شاهد هستند که از هنگام انتشار مجله سینمای آزاد، بارها درباره‌ی شگردهای رژیم، هشدار داده است. اما جمعی به هر حال این حرف‌ها را نپذیرفتند و نمی‌پذیرند، برای این که یا تحت تاثیر تبلیغات گسترده رژیم می‌باشند و یا منافع مستقیم‌شان ایجاب می‌کند که خودشان را به خواب بزنند. و رژیم نیز مست از باده پیروزی، هر لحظه سیاست‌های تنگ‌نظرانه‌اش را گسترش داده و خانواده‌ی سینما را در محدودیت بیشتری قرار داده و با بهره از پشتوانه‌ای که چند فیلم‌ساز سازش‌کار برایش فراهم آوردند، فرمان‌هایی برای شرایط فیلم‌سازی صادر کرد که نمونه‌اش را حتی در زمان تسلط نازیسم، در دستگاه زور و سانسور گوبلز، نمی‌توان سراغ گرفت. اما به تدریج عوارض اتخاذ این سیاست که از روحیه‌ی مذهبی سرچشمه می‌گیرد رخ نموده است. شکست فاجعه‌آمیز پانزدهمین جشنواره به اصطلاح خودشان بین‌المللی فجر حتی برای سینماگران خارجی که به قصد تفریح آخر هفته و از کیسه‌ی مردم درمانده سرزمین ما به میهمانی آخوند‌ها رفته بودند نیز پنهان نماند. سطح فیلم‌ها در چنان حد بی‌ارزشی قرار داشت که مطبوعات وابسته‌ای که از این دم و دستگاه تغذیه می‌شوند نیز زبان به اعتراض گشودند. بحران واقعی سینمای ایران که از چند سال پیش صحبت‌اش را می‌کردند، چهره‌ی عریان‌اش را در فجر پانزده به نمایش گذاشت. اما سخنان عزت‌الله ضرغامی مسئول امور سینمایی جمهوری اسلامی در مراسم پایانی فجر، انشایی مضحک است که برای قرائت آقای

مهندس تنظیم کرده‌اند. جهت تغییر ذائقه، بخشی از آن را نقل می‌کنیم: «در این آهنگ خجسته سینماگران مؤمن و راستین با حضور در این عرصه و هم‌پیمانی با این رادمردان تلاش‌گر ما، این معنی را جلوه‌گر نموده‌اند که هر کجا پیام توسعه است، سینماگر ایرانی هم حضور دارد. حضوری سبز از اعماق دل زمین. در کلان شهر تهران تا سکوها ابوذ و سلمان در آب‌های نیلگون خلیج فارس. همراه با تحکیم پیوندهای عاطفی و اجتماعی خود، غرور ملی! را برای تداوم راه درست یافتن به آینده‌ای روشن، و نویدبخش، همواره در اوج نگاه داریم. چرا که سازندگی جز با غروری اوج‌گیرنده میسر نیست.» (مجله فیلم - شماره ۲۰۱).



ادبیات نو و اندوه هنرمند

همایشی در بزرگداشت صادق هدایت

بروکسل - بلژیک

«انجمن ایرانی پژوهش و مبادله فرهنگی - بلژیک» در چارچوب بررسی‌های تطبیقی خود در زمینه‌های علمی، فلسفی، دینی و ادبی بر آن شده است تا یک دوره مطالعات ادبی به صورت همایش، سخنرانی و با پژوهش‌های نوشتاری تحت عنوان «ادبیات ایران و جهان» برگزار کند. بدین منظور و جهت گشایش این دوره ادبی، همایشی یک روزه با هم‌کاری «انسیتو خاروشناسی» دانشگاه بروکسل و «وزارت فرهنگ جامعه فرانسوی‌زبانان بلژیک» در تاریخ ۱۱ آوریل ۱۹۹۵ در محل تالار سخنرانی وزارت فرهنگ به دو زبان فارسی و فرانسه سازمان داده شد.

این همایش به مناسبت سال مرگ صادق هدایت با عنوان «ادبیات نو و اندوه هنرمند» به او اختصاص داشت تا اندیشه، زبان و حساسیت او آثارش در ارتباط با ایران، جهان و هستی مورد بررسی قرار گیرد.

رابطه‌ی تفکر هدایت با ادبیات جهانی و جهان نو، این که بنا به گفته‌ی آرامش دوستدار

«آدمی را هم در رویداد تاریخی و هم در کلیت هستی، بغرنج اصلی دیده است و با پرسیدن اندیشیدن این بغرنج، خود را از باقی نمایندگان فرهنگ متمایز کرده است، و این که با همه‌ی شهرت‌اش در عمق فرهنگ ما ناباور مانده است»، به خوبی بیانگر «اندوه» هنرمندی چون او می‌باشد. از این رو شاید به توان از وری طرح اندوه اندیشه‌ی او، شاخصی برای جریان فرهنگی معاصر و آدم ایرانی امروزی است.

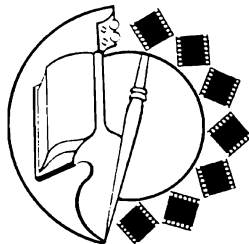
سخن‌رانان این همایش یک روزه چه فرانسوی‌زبان و چه ایرانی همگی از کسانی بودند که به گونه‌ای با دنیای فکری هدایت نزدیکی داشته و کوشیدند جایگاه او و آثارش را از دیدگاه‌های گوناگون ارزیابی کنند. همه‌ی سخن‌رانی‌ها به طور هم‌زمان به فارسی و فرانسه ترجمه می‌شد.

در کنار همایش، نمایش‌گاهی نیز از بریدی جراید ایرانی و فرانسوی درباره‌ی صادق هدایت با هم‌کاری «انجمن فرهنگی نیما - لیل فرانسه» برگزار شد.

یکی از رویدادهای مهم این همایش، نمایش داستان کوتاه «در طلب آمرزش» هدایت بود که به کارگردانی آقای ایرج جنتی عطایی و با شرکت خانم سودابه فرخ‌نیا، خانم آیش و آقایان علی کامرانی و حسینی اجراء شد که بسیار مورد توجه حضار قرار گرفت.

در پایان برنامه پیام کانون نویسندگان در تبعید در قدرشناسی از این همایش توسط آقای ایراج جنتی عطای قرائت شد.

مجموعه‌ی سخن‌رانی‌ها به زبان فرانسه و فارسی تا پایان سال ۱۹۹۷ به چاپ خواهد رسید.



کارنامه مرکز فرهنگی

«ره آورد»

آلمان - آخن

مرکز فرهنگی «ره آورد» یکی از مراکز فعال در زمینه مسایل فرهنگی و اجتماعی است که در راستای هدف‌های گام‌های سریع برداشته و در زمانی نسبتاً کوتاه به یکی از مراکز فعال فرهنگی و هنری تبدیل شده است. نگاهی گذرا به کارنامه‌ی دو ساله این مرکز خواهیم داشت.

در زمینه تأثیر: «حسن کچل» کارگردان مجید فلاح‌زاده، تأثیر عروسکی «بچه‌ها بیایید بازی کنید» بهرخ حسین بابایی، «توطئه‌گران» به کارگردانی عطا گیلانی، «پروانه‌ای در مشت» نوشته و کار ایبرج جنتی عظامی، «بزرگ‌قندی» از اصغر نصرتی، «دیداری با فروغ» از هایده ترابی، «کلاه آهنگر» از مجید فلاح‌زاده، «خانه‌ای در چمدان» از فرهاد مجدآبادی، «مرجان و مانی» از نیلوفر بیضایی، «تأثیر ایران در تبعید» از فرهاد مجدآبادی.

در زمینه سینما: «سینما در ایران امروز» بصیر نصیبی، سه فیلم مستند از احمد نیک‌آذر و مرور فیلم‌های بهروز وثوقی، سینما در ایران «مسعود مدنی» و ...

سخن‌رانی‌ها: نسیم خاکسار «فردیت در شعر نیماپوشیچ»، رضا کاظم‌زاده «بررسی مشکلات خاندان‌دگی، پرویز دستمالچی «تروریسم دولتی ولایت فقیه».

هم‌چنین کامبیز روستا، بهمن نیرومند، حسن سامانی، خان‌بابا تهرانی، رضا مرزبان، کمال ارس، فریون احمد و شادی امین در زمینه‌های متفاوت و متنوع سخن‌رانی و بحث و گفت‌وگو شوند داشته‌اند.

برگزاری کنسرت: ایمانوف و گیتی خسروی ...

با توجه به نحوه‌ی برنامه‌ریزی «ره‌آورد»، به این واقعیت نیز برخورد می‌کنیم که بهانه‌ی برخی از کانون‌هایی که انگیزه‌ی لاس زدن با جمهوری اسلامی را کمبود برنامه‌های در تبعید می‌دانند، تا چه حد بی‌اساس است. اکثر برنامه‌های این مرکز از هنرمندان و سخن‌رانان در تبعید تأمین شده‌است. و نتیجه این فعالیت‌ها «ره‌آورد» را به مرکزی فعال در جهت تشویق و توسعه‌ی هنر در تبعید تبدیل کرد. با آرزوی تداوم کارها و برنامه‌های «ره‌آورد» و دیگر کانون‌های مستقل و غیروابسته!



یک روز با سینمای ایران در

تبعید

آلمان - هامبورگ

از ساعت ۱۱ صبح شنبه ۲۹ مارس ۱۹۹۷

برنامه «یک روز با سینمای ایران در تبعید» در دانش‌گاه هامبورگ آلمان آغاز گردید. این برنامه تا ساعت ۱۰:۳۰ دقیقه بعد از ظهر ادامه داشت و طی ۶ سانس در مجموع ۳۶ فیلم کوتاه نمایش داده شد. برای این برنامه دفترچه‌ای منظم و جالب چاپ شد که حاوی شرح فیلم‌ها و پیام‌های مدیر جشنواره، مسئول اداره فرهنگ هامبورگ، سینمای آزاد، عباس سماکار و فرهاد مجدآبادی بود.

خانم ورنسا وسترنمن مسئول اداره فرهنگی هامبورگ پیام جالبی دارد که هوش‌یاری و توجه‌اش به سینما ایران، قابل تأمل است. ما بخشی از پیام خانم ورنسا وسترنمن را نقل می‌کنیم: «در حالی که شناخت ما از سینمای ایران محدود به تعدادی از فیلم‌های در سطح بین‌المللی شناخته شده است که در طول سال‌های ۱۹۸۰ ساخته شده‌اند و جوایزی هم به خود اختصاص داده‌اند، نظیر «دوند» از آقای امیر نادری (۱۹۸۴) و «باشو غریبه کوچک» اثر بهرام بیضایی (۱۹۸۹).

وضعیت کنونی سینماگران ایرانی که در حال حاضر مشغول به ساختن فیلم می‌باشند، از سانسور و محبوبیت و فشار برخوردار هستند، فیلم‌های ایرانی که در فستیوال بین‌المللی نمایش داده شده‌اند، به عبارت دیگر از زیر سانسور شدید جمهوری اسلامی جان سالم بدر برده‌اند که در بهترین وضعیت خویش فقط و فقط برداشتی بسیار مخلصانه و وفادارانه نسبت به رژیم جمهوری اسلامی را در ذهن بیننده القا می‌کند. مفهومی که از واقعیت «سینمای آزاد» فهمیده می‌شود، بسیار بنور می‌باشد. به نظر ما سینمای آزاد و متعهد ایرانی فقط در تبعید امکان‌پذیر است.»

برای برگزاری این برنامه فرنگیس احمدی، منوچهر خوشبخت، رضا آذرشهاب، محمد فرح‌منش، کامران تفوق و حسین افصحی هم‌کاری می‌کردند. اما یاد آوری چند نکته درباره این برنامه را ضروری می‌دانیم:

۱- این که انتخاب چند فیلم از بلژیک و آلمان در برنامه بی‌این که در پلاکات قید شود، برخی از تماشاگران را سرگردان کرده بود. البته می‌توان برنامه‌های مشترک برای نمایش فیلم‌های آلمانی و یا بلژیکی و ... داشت و این کار شایسته‌ای هم می‌تواند باشد، همان‌طور که در برنامه‌ی یک روز با فیلم کوتاه در بلژیک که «انجمن ایرانی پژوهش و مبادله فرهنگی - بلژیک» تدارک دیده بود به انجام رسید. اما با یک یا دو فیلم آلمانی و یا بلژیکی نمی‌شود به نتیجه و یا لااقل مقایسه‌ای دست یافت و یا تجربه‌ای اندوخت.

۲- مسئله‌ی دیگر جای خالی بحث و گفت‌وگو و شنود در این برنامه حس می‌شود. و به راحتی می‌توانستیم از نمایش برخی از فیلم‌ها

صرف‌نظر کنیم و جایی برای رودرویی مردم و سینماگران، که چند تایی از آن‌ها حضور داشتند، فراهم آوریم. این دو نکته را یاد آوری کردیم و می‌افزاییم. در نهایت بایستی به کوشش‌هایی این چنینی که با دست خالی و قلبی سرشار از عشق و امید تدارک دیده می‌شود ارج گذاشت و از کسانی که در تهیه و انجام آن زحمت کشیده‌اند قدردانی نمود. کانون فرهنگی آینه، مرکز ایرانی پژوهش و مبادله فرهنگی، سینمای آزاد و اداره فرهنگ هامبورگ، گروه تأثیر تماشاخانه را در برگزاری این برنامه یاری رساندند.



کانون نویسندگان ایران (در تبعید)

سال همبستگی با دگراندیشان

هلند - زواله

۱۴ تا ۱۶ فروردین ۱۳۶۷، مجمع عمومی کانون نویسندگان ایران (در تبعید) در شهر زواله هلند تشکیل گردید. بعد از این نشست، کانون حرکت‌هایش را علیه رژیم جمهوری اسلامی سرعت و حدت بیشتری بخشید. در قطع‌نامه‌ی مهمی که انتشار داد، رژیم جمهوری اسلامی را «باغ وحش دینوسوری» نامید و اعلام داشت که سال ۹۷ سال همبستگی با دگراندیشان در جمهوری اسلامی است و فراخوانی را تدارک دیده‌اند که بخشی از آن را در این جا می‌آوریم و برای دوستانمان در کانون نویسندگان در تبعید در راه مبارزه علیه جهل و استبداد، آرزوی موفقیت داریم!

دوستان و دوستانان کانون نویسندگان ایران (در تبعید)!

سازمان‌ها، نهادها، حزب‌ها و شخصیت‌های آزادیخواه جهان!

درود بر شما

کانون نویسندگان ایران (در تبعید) امسال را «سال همبستگی با دگراندیشان در جمهوری اسلامی» اعلام کرده است.

در «قطعنامه‌ی نشست امسال مجمع عمومی کانون آمده است:

در ایران ملازده کنونی، بدینسان، نه تنها شاعران و نویسندگان دگراندیش، بل، همه دگراندیشان، در همه زمینه‌های آئینی، اندیشگی، اجتماعی، فرهنگی و هنری‌اند، که از «آزادی اندیشه و بیان» که هیچ، از هیچ حقی در هیچ زمینه‌ای برخوردار نیستند، و

همین که اجازه می‌یابند، در «مملکت اسلامی» نفس بکشند از سرشان هم زیاد است و، پس، بر ایشان است تا با هر دمی شگری و با هر بازدمی باز هم شگری نثار «ولی فقیه» کنند که هنوز فتوای به ذرک واصل کردنشان را امضا نفرموده است.

همه آزادی‌های انسانی، بدینسان، و نه تنها «آزادی اندیشه و بیان»، که در ایران کنونی پایمال ستور سواران قدرت «ولایت مطلقه فقیه» می‌شود.

«آزادی اندیشه و بیان برای همه گروه‌های فکری و عقیدتی بی‌هیچ حصر و استثناء»، می‌توان گفت، اصل و - نیز - آرمان کانون نویسندگان ایران در ایران است. آشکار باید باشد، ما، که این اصل، در شرایط کنونی و برای کانون نویسندگان ایران در تبعید، جز آرمانی دردست نمی‌تواند باشد. حالیا، سخن بر سر حق زنده ماندن است و به زندان‌های غیرقانونی نیفتادن و شکنجه نشدن و روان شکسته و بیزار از خود، به تلویزیون کشانده نشدن و گرسنه ماندن و حقوقی پیش‌پا افتاده‌تر از اینها.

و در راه بازستاندن همین حقوق از «ولایت مطلقه فقیه» است، بدینسان، که کانون نویسندگان ایران در تبعید می‌باید، تا آنجا که می‌تواند، به هم‌مدان دگراندیش خود در ایران - از هر «گروه فکری و عقیدتی» که باشند و بی «هیچ حصر و استثناء» - یاری رساند.

و چنین است که کانون نویسندگان ایران (در تبعید) به خواست و سفارش اعضا، خود در نشست همگانی اش، امسال را «سال همبستگی با دگراندیشان در جمهوری اسلامی» اعلام می‌دارد.

نه تنها آزادی و حیثیت، بل، که جان دگراندیشان شناخته شده در ایران ملایزه پیوسته در خطر است.

ما، در سراسر این غربت پهناور، از همه هم‌میهنان آزاده خویش و از همه نهادها، سازمانها، حزب‌ها و شخصیت‌های آزادیخواه جهان، به نام آزادی و انسانیت و فرهنگ و شرف، می‌خواهیم تا به پا خیزند و نگذارند حیثیت انسانی و جان دگراندیشان بیش از این بازیچه خداسالاران جنایتکار و خونخوار و انسانیت‌ستیزی باشد که بودنشان بر زمین، خود؛ ناسازیست به خدا، به دینداری، به اخلاق، به زیبایی، به هنر، به فرهنگ و به شدن و به تاریخ پیشرونده انسان.

هم‌میهنان آزاده و آزادیخواه!

فریاد در فریاد ما افکنید و رسوا کنید، سیاه‌اندیشان سیاهکاری را که، در واپسگرایی دینوسوری و درمان‌ناپذیر خود، اگر بتوانند، نه تنها ایران، بلکه سراسر جهان انسانیت را باز

می‌گردانند به پیشتاریخ دلخواهشان، به دقیانوس آرمانی خویش در سال صفر.

هیأت دبیران
کانون نویسندگان ایران در (تبعید)
سی‌ام فروردین ۱۳۶۷



نمایش منتخب دومین جشنواره سینمای ایران در تبعید

سوئد - استکهلم

در یک برنامه‌ی نمایش فیلم که تحت عنوان «مروری بر دومین جشنواره‌ی سینمای ایران در تبعید» به مدت ۳ روز و در هفت جلسه در استکهلم، پایتخت سوئد برگزار شد، گزیده‌ای از فیلم‌های به نمایش در آمده در جشنواره‌ی دوم در اکتبر ۱۹۹۵ در گوتنبرگ نشان داده شد که مورد استقبال نیز قرار گرفت.

در این برنامه که در ۲۸ تا ۳۰ مارس برگزار شد مجموعاً ۲۵ فیلم کوتاه و بلند مستند و داستانی (۲۰ فیلم از فیلمسازان ایرانی ساکن آمریکا، کانادا و کشورهای اروپایی و ۵ فیلم از فیلمسازان مهاجر خارجی در کشورهای دیگر) به نمایش در آمد.

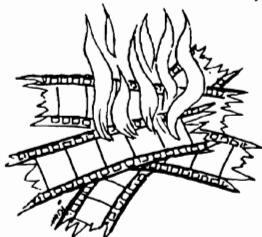
از میان فیلمسازان ایرانی ساکن سوئد که فیلم‌هایشان در این برنامه به نمایش در آمد، رضا باقر، سعید شریفیان، جواد فرشید و امیر رضایی حضور داشتند و در جلسه‌ای به پرسش‌های تماشاگران پاسخ دادند.

هوشیار باشیم!

تهران - ایران

خبرگزاری رسمی جمهوری اسلامی (ایرنا) اطلاع داده است هزار تن از خانواده‌ی سینما در نامه‌ای برای خامنه‌ای گفته‌اند که آماده‌ی حضور در انتخابات هستند - به اعتقاد ما این نامه جعلی است و برای مقابله با رای دادگاه میکونس تدارک دیده شده - چرا که این امری محال است هزار نفر یک دل و یک زبان به چنین اقدامی دست زده باشند، آن هم در شرایطی که هنرگران در بدترین شرایط و زیر فشار مداوم استبداد، بی‌کار و سرگردان مانده‌اند. حدس ما

این است که وزارت خانه خود، نام همه‌ی هنرگران سینما را همراه با نام‌های آلوده در یک جا گرد آورده و با بهره از فضای اختناق می‌خواهد همه‌ی جامعه‌ی هنری ما را تسلیم و خودی محسوب کند. ما در شماره ۶ مجله سینمای آزاد نامه‌ای از آقای علیپور متعلم تهیه کننده سابق فیلم چاپ کردیم که نامش را بدون اطلاع خودش، زیرا اطلاعیه تسلیم به رفسنجانی آورده بودند. موضع ما در برابر رژیم، و سازشکاران مشخص و معین است. اما اجازه نمی‌دهیم هنرمندان سرزمین اسیرمان را علیرغم میل خودشان به برنامه‌های نمایشی بکشانند.

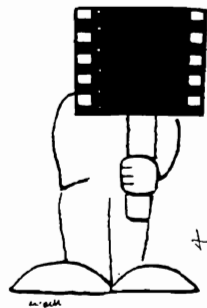


آتش‌سوزی در سینما شهر فرنگ

تهران - ایران

در ماه گذشته سینما شهر فرنگ تهران (سینما آزادی) دچار حریق شد و بکلی ویران گردید. سال‌هاست سینماهای تهران تعمیر نشده‌اند و فاقد حداقل امکانات ایمنی هستند. بارها به مسئولین در این رابطه یاد آوری شده اما کسی را گوش شنوایی نیست. این آتش‌سوزی به خاطر جمعیت کم داخل سالن، خوشبختانه آسیب جانی به همراه نداشت.

مسئولین آتش‌نشانی تهران اعلام داشته‌اند که اگر این اتفاق به هنگامی رخ می‌داد که ظرفیت سینما (در حدود ۵۰۰ نفر) کامل بود، تبدیل به فاجعه‌ای می‌شد. برای سران حکومتی که به دستور خودشان سینما رکس آبادان را به آتش کشیدند و ۴۰۰ نفر انسان بی‌گناه را سوزاندند. آتش‌سوزی سینما شهر فرنگ اتفاقی عادی است. رئیس اداره آتش‌نشانی بابت این بی‌احتیاطی باید پوزش بخواهد.



سینما آدم تربیت می کند!

بررسی کتاب «از دور بر آتش» نوشته‌ی رضا علامه‌زاده



است. جبهه‌های مختلف نامیده بود، سینماورزی را به عنوان حاکمی انقلابی بنام است ... هواداران امام خمینی می‌شد و هفتاد مرد و زن و کودک را زندان‌زنده در شعله‌های آتش سوزاندند (ص ۶۱).

اما سینما وسیله‌ی تبلیغاتی مهمی است که نمی‌توان از آن گذشت، به رهبر می‌فهماند که با فتوایی آب تریه روی ماده‌ی سلونید فیلم بریزد تا بدین وسیله، سینما سوزان دیروز، بتواند سینما را تطهیر کند. رضا علامه‌زاده در این باره چنین می‌گوید:

آنگاه خمینی یکی از آن جملات مبهم و دوپهلویی را که در بیان‌شان استعداد شوک داشت بر زبان راند: ما با سینما مخالف نیستیم با فحشا مخالفیم! از آن پس تاکنون هر مقامی در ماشین حکومتی ایران تلاشی کرده است تا تصویر خود را از این سخنان پیامبر گونه به دست دهد (ص ۶۶).

بنیاد مستضعفان، حوزه هنری تبلیغات اسلامی، بنیاد فارابی و اخیراً «سینما فیلم» و مؤسسات ریز و دشت دیگر در خدمت سینمای اسلامی برای تبلیغ شعار بیمارگونه «جنگ، جنگ تا پیروزی» بسیج می‌شوند.

از دیدگاه علامه‌زاده در سینمای اسلامی، سه گروه موضوعی را می‌توان دنبال کرد. اصیل‌ترین و مضحک‌ترین آن‌ها فیلم‌هایی است با موضوع مربوط به اماندهای

هر چند هیچ یک از نماهای فیلم نه‌ای الهی ثبت شده در جریان انقلاب الجزایر نیست و نمی‌تواند به عنوان سندی علیه اشغالگران فرانسوی به کار رود، اما فیلم در تمامش چنین کارپردی را خواهد داشت. در حالی که تک تک نماهای فیلم مستند «نبرد شیلی» در هر ثانیه ۲۴ سند زنده به تماشاگر عرضه می‌کند. نه‌ای تکان دهنده‌ی شلیک پلیس به فیلم‌بردار فیلم نبرد شیلی در تاریخ واقع‌گرای سینما بی‌نظیر است. فیلم‌بردار حتی پس از اصابت گلوله به ثبت واقعیت ادامه می‌دهد. دوربین آرام آرام از دست‌های مرعش او می‌لغزد و همراه با خود او بر زمین می‌افتد (ص ۱۶).

در همین راستا آن چه که عباس کیارستمی در فیلم «کلوزآب» به عنوان واقعیت جاری به تماشاگر عرضه می‌کند مخدوش کردن واقعیت است ...

سینمای اسلامی و توهمات بزرگ، دومین مقاله کتاب، که ترجمه‌ی آزاد آن در شماره ویژه‌ی نشریه‌ی INDEX ON CENSORSHIP درباره‌ی سانسور در سینمای جهان چاپ شده است، با این جملات آغاز می‌شود:

جهان‌شومانی از ظهور اسلام، انقلاب اسلامی ایران با الهام از حدیث نقل شده از پیامبر که تصویرگران را مقلدان خدا و

جدیترین کار رضا علامه‌زاده در زمینه مقالات سینمایی، «از دور بر آتش» نام دارد. این کتاب در برگزیده ۹ مقاله است، چند پیوسته و فهرست نام کسان. ما برخی از مقالات این اثر را که به کارمان نزدیکتر است، بررسی می‌کنیم.

سینما یک دروغ بزرگ است، با این جملات آغاز می‌شود: آدم‌ها کم و بیش دروغگو هستند. دروغگو تره‌هایشان داستان‌گو می‌شوند، دروغگوترین‌هایشان سینماگر ...

و آنگاه علامه‌زاده برای اثبات نظرهایش اشاره‌ای دارد به «ژرژسه‌لی‌یس» از نخستین فیلم‌سازان سینما، که شعبه‌باز و چشم‌بند معروف پارسی بود. سپس واقعیت جاری بدون و یا با دوربین را مطرح می‌کند و می‌نویسد:

نتیجه این است که واقعیت جاری بدون دوربین چیز دیگری از واقعیت جاری با دوربین است. هر قدر که کارگردان خود را از صحنه حذف کند، انتخاب نوع عدسی، محل کاشتن سه پایه دوربین، سربالا و سرپایین گرفتن نما در انتقال واقعیت تأثیر خواهد داشت، چه رسد به نقش تعیین کننده‌ی دوربین نهایی که در اتالی تارپک و به دور از چشم واقعیت انجام می‌گیرد.

برای برگردان واقعیت به زبان فیلم علاوه بر چند نمونه استناد می‌کند به فیلم «نبرد الجزایر» که فیلم تکان دهنده‌ایست:

غیبی (معجزه) « دو چشم بی سو » (محسن مخملباف)، گروه دیگر فیلم‌های عبرت‌آمیز گانگستری و سومین گروه فیلم‌های جنگی که بر زمینه جنگ ایران و عراق طراحی شده مانند «حماة دره شیلر» احمد حسنی.

در نهایت، شکست فیلم‌های با الگوی مذهبی، رژیم را وامی‌دارد که به فیلم‌سازان غیرمکتبی نیز امکانی دهد تا به تدریج از حضور آنان به شکلی دیگر در جهت اهداف تبلیغاتی خود بهره بگیرد و با ساخت و پاخت با برخی از مدیران جشنواره‌ها و دعوت آنان برای سورچرانی در تهران به بهانه «جشنواره فجر» شرایطی برای گسترش سیاست‌های ریاکارانه‌اش فراهم آورد.

رضا علامه‌زاده سخنی از دیوید اشتراپف مدیر جشنواره لوکارنو نقل می‌کند که به علامه‌زاده نوشته است: «مهمانان خارجی را خیلی خوب تحویل گرفتند. ما را برای یک‌روز و نیم به اصفهان بردند و در نمایش‌های خصوصی بسیاری از فیلم‌های جدید را نشانمان دادند».

در مطلب «**زیادتی پروژگانگ**»، علامه‌زاده بیشتر به بررسی نامه‌های بهرام بیضایی در ارتباط با ددرسرها و آزارهایی که رژیم به ناحق متوجه او و کارهایش نموده است، می‌پردازد. اما علامه‌زاده از طرح این نامه‌ها هدف دیگری را هم دنبال می‌کند. او می‌خواهد این واقعیت دردناک را بشکافد که اگر پس از انتشار نامه‌های بیضایی و عقب‌نشینی موقت رژیم که منجر به نمایش بدون سانسور «مسافران» شد، دیگر سینماگران هم صدا با وی علیه سانسور اندیشه دست به اعتراض شدید می‌زدند، رژیم آنقدر گستاخ نمی‌شد که هر روز از خانواده‌ی سینما کرنش بیشتری را طلب کند. اما دریغ که نه تنها این اتفاق نیافتد، بلکه برخی از فیلم‌سازان نظیر عباس کیارستمی و داریوش مهرجویی با همدلی با رژیم، امکانات دریغ شده از دیگران را در اختیار خود گرفتند و با تأیید رفتارهای ضدانسانی حکومت راه موفقیت خود را هموار کردند (درباره این دو فیلم‌ساز رجوع کنید به جزوه‌ی «حرفهایی با عباس کیارستمی»، ناشر سینمای آزاد و نوشتاری با عنوان «از لنی ریفتشتال تا داریوش مهرجویی»، قاصدک شماره ۱۱ و مقاله «متاسفم آقای داریوش مهرجویی»، فرهاد مجدآبادی نشریه سینمای آزاد، شماره ۲).

اما نقل قطعه‌ای مضحک از گفته‌های داریوش مهرجویی که رضا علامه‌زاده در نشریه آرش به آن اشاره کرده، خود نکته‌های بسیاری را بازگو می‌کند. این بخشی است از گفتگوی دکتر امید روحانی (سینما بنویس در خدمت رژیم) با داریوش مهرجویی:

امید روحانی: ... به نظر می‌آید در طی سال‌های اخیر یک پایه فکری مشترک داری ...

مسئله ایمان است. رابطه ایمان با فرد، آدم با ایمانش.

مهرجویی: بله می‌شود چنین گفت که هسته مرکزی این گرایش به مقولات فلسفی همین ایمان است.

روحانی: مثل اینکه نقطه و گرمای مسئله ایمان ابراهیمی است؟ سؤال ابراهیم!

مهرجویی: بله. اینکه چه خبری ابراهیم را واداشت تا اسماعیل (اسحاق) را بردارد ببرد، قصد جانش را کند. برگردم به دوران کودکی، من حتی زمانی که از نظر شرعی برایم واجب نبود زیادتر از حد نماز می‌خواندم، تمام دغدغه‌ام نماز و روزه و مسایل ایمانی بود ...

پنجمین مقاله علامه‌زاده، **ملا محسن خان دزاسور** سینما نام دارد که با این جمله آغاز می‌شود:

فیلم ناصرالدین شاه آنگور سینما آخوین کار محسن مخملباف در نگاه من کاریست شریف، فیلمی با ساختار نسبتاً محکم سینمایی (ص ۴۵) ...

اما گذشته‌ی حزب‌اللهی مخملباف مثل سایه‌ای مزاحم دنبال اوست و لحظه‌ای آرامش نمی‌گذارد. علامه‌زاده نیز در کتاب همین عقیده را ابراز می‌دارد:

... با اینکه مخملباف شخصاً از سینمای **جنتل الگوی اسلامی** فاصله گرفته است اما نمی‌تواند سرودی را که یاد مستان داده به **فراموشی** بسپارد (ص ۴۶).

آنگاه علامه‌زاده با یک واگرد (FLASH BACK) به گذشته‌ها برمی‌گردد و بریده‌هایی از مصاحبه او را در سال ۶۶ با سروش نقل می‌کند:

سروش: مصاحبه را از کجا شروع کنم؟
مخملباف: با قرآن (بسم الله الرحمن الرحیم) ...

سروش: بعضی‌ها که به چیزهای دیگری معتقدند اعلام کرده‌اند که مایل به همکاری با تو می‌باشند ...

مخملباف: شایعه است. دروغ است. طاغوتی‌ها خودشان هم می‌دانند که من حتی حاضر نیستم در یک لانگ‌شات با آنها حضور پیدا کنم ... قرآن تکلیف مرا معلوم کرده است یا ایهاالذین و ... (ص ۴۷).

مخملباف حتا متهم است که در جریان ساختن بایکوت (آخرین فیلم دوران حزب‌اللهی‌اش)، زندانیان سابق زندان عادل‌آباد را شکنجه روانی داده است. (شکایت‌نامه زندانیان عادل‌آباد شیراز به سازمان عفو بین‌الملل در بخش آخر کتاب علامه‌زاده چاپ شده است). اما علامه‌زاده می‌افزاید:

مخملباف با فیلم ناصرالدین شاه آنگور سینما ... اما، خود در شکستی این «تابوها» پیشقدم شد. مخملباف با دعوت از:

بازیگران که به رخ خودی طاغوتی بودند ...
نهی آگاهانه به پندارهای بسج خود و هم مسلکان سابق زده است ...

امیر کبیر در آریه‌ای (صحنه) از فیلم در دفاع از عکاسانی که سر زینر کوشین دارد می‌گوید: **سینما آدم تربیت می‌کند. ظرفی گفته است مخملباف خود شاهدی بر این مدعاست! پر بیره گفته است! (ص ۵۶).**

مقاله «از دور بر آتش» که عنوان کتاب هم از آن برداشت شده، نخستین بار در سمپوزیوم سینمای آزاد در آوریل ۹۵ در زاربروکسن (آلمان) ایراد شد. در این نوشتار علامه‌زاده مسایل تبعیدی را بررسی می‌نماید:

از وقتی سینما به عنوان وسیله انتقال اندیشه، کار و دی اجتماعی یافته است، تا امروز سینماگرانی که به دلیل شرایط ظالمانه ناچار به ترک وطن شده باشند و مجموعه فیلم‌هایی آفریده باشند که به خاطر پرداختن به شرایط ظالمانه‌ای که آنچیز تبعید و عوارض ناشی از آن است، در نظام مورد اعتراض، قابل نمایش نباشند، چند نمونه؟

آیا سینماگران به نام آلمانی همچون فریتس لانگ، رابوت وینه، پاست، ویکتور تریوای، اسداتان دود و بسیاری دیگر که همگی آتشکارا موضعی ضد فاشیسم داشتند و در همان آغاز قدرت‌یابی نازی‌ها آواره شدند، موفق شدند مجموعه فیلم‌هایی بسازند که بتوان به آن نام سینمای آلمان در تبعید را داد؟ (ص ۱۰۶).

رضا علامه‌زاده نمونه‌های دیگر هم از فیلم‌سازان معترضی که در بیرون مرزهای کشورشان فیلم ساخته‌اند ذکر می‌کند. و با توجه به شباهت‌های تردیدناپذیر رژیم اسلامی به حکومت نازی‌ها، این مسئله را در نظر می‌گیرد که سینماگران تبعیدی ایران بیش از یک دهه در تلاش ساختن چیزی هستند که در عمر کوتاه سینما سابقه چشمگیری ندارد. سینمای در تبعید - آنگاه موانع و مسایل شکل‌گیری سینمای ایران در تبعید را بررسی می‌کند. و در پایان پیش‌نهادی دارد. با امید اینکه به آن توجه جدی بشود. و این پیش‌نهاد تأسیس نهادی مستقل و غیرانتفاعی با نامی همچون صندوق سینمای ایران در تبعید که توسط هیئت امنایی صالح و مبتنی بر موازین شناخته شده جهانی اداره شود (ص ۱۱۱).

آن‌ا لاجی چندین آرد نوشتاریست که از متن سخن‌رانی علامه‌زاده در نخستین جشنواره سینمای ایران در تبعید (اکتبر ۹۳ - گوتنبرگ سوتند) گرفته شده، همین‌طور مقاله از: **مانسورا چه هدانیم**. (متن سخنرانی وی در کانون سخن لوس‌آنجلس)، این دو مطلب اشکال و مصائب سانسور را با دقت و تیزبینی می‌شکافد و اشاره‌ای دارد به نظر کیارستمی در

می‌شود... سانسورچی سلاح فرهنگی است. و
سلاخی، سلاخی است، اگرچه سلاح درجه
اجتهاد و تخصص داشته باشد».

از دور بر آتش (سخنی بر سینما و سانسور)

رضا علامه زاده

ناشر: نشر افرا - جلد: افسانه دقیقیان

چاپ اول: تابستان ۱۹۹۵

بها: معادل ۱۰ دلار کانادا

نشانی:

Afra Publishing
1930 Yonge street, Suite # 1082
Canada
Tel & Fax (416) 630 - 0275

حضور رضا علامه‌زاده در جمع ما تبعیدیان
حضوری مثبت و مؤثر است. لحظه‌ای از کار
خلاته باز نمانده، فیلم‌های بسیار ساخته، رمان
نوشته، در سخن‌رانی‌ها و بحث‌ها شرکت فعال
داشته، هر جا و در هر موقعیت با استبداد و
خودکامه‌گی دست و پنجه نرم کرده و شکنجه و
زندانی در اراده‌ی آهنین‌اش اتسری نگذاشته.
هیچ‌گاه در چهره‌اش گشاده و مصمم او اثری از
خستگی نمی‌بینیم.

رضا علامه‌زاده مقاله‌ی «از سانسور چه
می‌دانیم» را با نظری از ناصر پاکدامن به انتها
می‌برد. ما نیز این نوشتار پاکدامن را در پایان
بررسی کتاب «از دور بر آتش» می‌آوریم.

«سانسور یکسره بلاهت است. هیچ منطق و
دلیلی ندارد. میل حاکمان است. همین و بس. و
این هم دلبخواهی است. امروز چنین و فردا
چنان. قاعده و قانونی ندارد. اصلاً قواعد برادر
نیست. می‌خواهند آنچه را نمی‌پسندند و
نمی‌شکینند از صفحه‌ی هستی محو کنند...
سانسور آغاز دارد و انجام ندارد. همچون سرب
مذاب آهسته و مطمئن پیش می‌آید و همه
چیز را در خود می‌گیرد، برون و درون. هر کس
مأمور میزبانی خودش می‌شود... از اینجاست
که سانسور زده خود شریک جرم سانسورچی

روزنامه‌ی فولکس کرانت هلندی که به شیوه
خودش سانسور را توجیه می‌کند و می‌نویسد:
چند موضوع وجود دارد که شما اجازه نداشتید
به آنها بپردازید ولی هزاران موضوع
از شما بگذرد دیگر هم هست، اگر شما فقط به
طرف چیزهایی بروید که اجازه نداشتید مطرح
کنید، به بچه‌هایی می‌ماند که به چیزهایی که
بو ایشان ممنوع است پله می‌کنند. هنوزند
باید و نالیست باشد.

رضا علامه‌زاده با اشاره به تحولات فکری
رورتر و روسلینی که جایزه‌ی ویژه‌اش نصیب
کیارستمی هم شد، می‌افزاید:

دو پرو روسلینی... ناوفی در کی شریفی از
دشمنی یافت و در ژولینوی جوادانه‌اش به
ضایق نگذاشت لقب پسر سینمای
شورنالیست ایتالیا را از آن خود نکند.

در مقاله‌ی آن نجوسی چندین آور، رضا
علامه‌زاده سانسور را چنین معنا می‌کند:

سانسور پدیده‌ای ذلیل است. ذلیل است
چون نشان‌گر ذلت و خواری سانسورکننده
است. رژیمی که برای بستن دهان‌ها به
سانسور اندیشه‌ها مومل می‌شود، پیشاپیش
شکست‌اش را در مقابله‌ی او در رو با اندیشه
دیگران می‌پذیرد و اعلام می‌کند (ص ۵۴).

قاصدک

چهاردهمین شماره‌ی نشریه‌ی مستقل قاصدک
به سردبیری آزاده سپهری، منتشر شد.

در این شماره می‌خوانید:

ما و آقابزرگ ما (بصیر نصیبی)

زن در بارگه اسلام (اسد سیف)

در باره همجنس‌گرایی (بیت الله بی نیاز)

نظرخواهی پیرامون حرکت نیروهای اپوزیسیون،

تهاجم فرهنگی جمهوری اسلامی

و بایکوت همه‌جانبه‌ی ایران

و ...

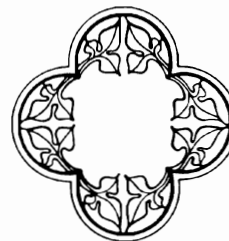
Verlag Azadeh Sepehri, Postfach 451003,
50885 Köln, Germany / Tel.+Fax: 0049-221-4844673

رقص زیر درخت سیب

کتاب شعر علی شیرازی به زبان آلمانی

Ali Schirasi

Tanz unter
dem Apfelbaum



Gedichte

Stephanus Edition
ISBN 3-922816-81-9



به مناسبت مرگ « فرد زینه من » کارگردان آمریکایی

ترجمه مسعود مدنی

رمان « لیلیان هلمن ». زینه من از سال‌های هشتاد از سینما کناره گرفته و برای زندگی به لندن می‌آید و بالاخره در سن هشتاد و نه سالگی در مارس سال گذشته در همان‌جا زندگی را به درود می‌گوید. به مناسبت مرگ « فرد زینه من » کارگردان مهاجر - اطریشی الاصل - آمریکایی

دو نامه از « فرد زینه من »

در زمان ورود به آمریکا « فرد زینه من » در سن هشتاد و نه سالگی در ماه مارس در لندن درگذشت. اولین عکس‌های زینه من در آمریکا، نگاه انسانی که تمامی چشم و تصویر است؛ دورنمای ماهناتان از روی پل بروکلین، بولسواری در هالیوود « این چشم انداز اطاق هتل من است. » « تعجب می‌کنی، هان؟! » - مجنوب و مسحور، او این کلمات را در پشت عکس‌هایی که برای دوستش « هربرت رایاپورت » در سال ۱۹۳۱ به برلین فرستاده، یادداشت کرده است.

در اکتبر ۱۹۲۹ برای فرد زینه من ۲۲ ساله یک زندگی حرفه‌ای سینمایی در آمریکا آغاز می‌شود. این زندگی حرفه‌ای همان طوری که « رایاپورت » در دهم دسامبر ۱۹۲۹ نوشته به تنبیه کاملاً آمریکایی آغاز شد: « فرصت‌های بزرگ از آسمان نازل نمی‌شوند بلکه باید برای به دست آوردن آن‌ها زحمت کشید ». زینه من دستیار کارگردان آن قدر در برلین نماند که شاهد موفقیت فیلم « انسان‌ها در یکشنبه » باشد، به آمریکا رفت تا در آن‌جا به عنوان بازیگر کارش را شروع کند. در سال ۱۹۳۰ او در فیلم « در جبهه غرب خیری نیست » ساخته لونیس مایلستون نقش سرباز آلمانی و راننده آمبولانس را بازی کرد. وی در نامه‌های بعدی‌اش به « رایاپورت » به این موضوع اشاره می‌کند که باید سر صحنه فیلمبرداری برای دیگران قهوه بریزد یا هر کار پیش پا افتاده دیگری را نیز انجام دهد. بزودی او شغلش را نزد مایلستون از دست می‌دهد، چرا که وسوسه دستیار کارگردانی به سرش زده است. زینه من بزودی با نویسنده و کارگردان اطریشی، « فیرتل برتهولد » ملاقات می‌کند و در فیلم او « مشکلات بشری » (۱۹۳۰) دستیار کارگردان او می‌شود. از طریق « برتهولد »، زینه من با مستندساز، « وایرل فلاهرتی » آشنا می‌شود.

فرد زینه من، متولد ۲۹ آوریل ۱۹۰۷ در وین، ابتدا در اتریش به تحصیل حقوق و موسیقی پرداخت و سپس به عنوان دستیار کارگردان در وین و پاریس مشغول شد. در دیداری از هالیوود در سال ۱۹۲۸ با رابرت فلاهرتی آشنا شد و با او به برلین آمد تا فیلمی درباره اقوام نورماند در روسیه فیلمبرداری کند. این فیلم اما هیچ‌گاه تولید نشد، به جای آن زینه من در سال ۱۹۲۹ در تهیه فیلمی به نام « مردم در روز یکشنبه » شرکت می‌کند و سپس برای همیشه به هالیوود می‌رود.

زینه من در هالیوود به کارهای مختلفی می‌پردازد و حتی نقش پیش پا افتاده‌ای در فیلم « در غرب خیری نیست » (۱۹۳۰) را بازی می‌کند، با « پال استراند » به مکزیکو می‌رود و در آن‌جا با او فیلم کوتاه نیمه مستند « یاغیان آلوارو » (۱۹۳۴) را می‌سازد. سپس متروگلون مایر زینه من را برای کارگردانی یک فیلم کوتاه مستند و سپس فیلم بلند « جنایت سرانجامی ندارد » استخدام می‌کند. فیلم بعدی زینه من « چشم‌ها در شب » (۱۹۴۲) یک فیلم جنایی متوسط است. اما فیلم بعدی او توجه همگان را به خود جلب می‌کند - این فیلم « علامت هفتم »، یک اقتباس سینمایی فشرده، سرنوشت هفت پنهاننده اردوگاه‌های کار اجباری آلمان را که موفق به فرار می‌شوند، ترسیم می‌کند. در فیلم بعدی « جست‌وجو » (۱۹۴۸) - با شرکت مونتگمری کلیفت - زینه من تلاشی جدی دارد برای جلب توجه تماشاگران آمریکایی به سرنوشت انسان‌های رانده شده و کودکان بی سرپرست اروپایی بعد از جنگ.

در سال‌های پنجاه زینه من با ساختن فیلم‌های « مردان » (۱۹۵۰) و « تزا » (۱۹۵۱) به کنکاش در اوضاع عادی شدن دنیای بعد از جنگ ادامه می‌دهد. سپس زینه من فیلم استادانه « ماجرای نیمروز » (۱۹۵۲) و بعد از آن یک اقتباس سینمایی از رمان جیمز جونز، « از اینجا تا ابدیت » (۱۹۵۳) را می‌سازد که به دریافت اسکار نایل شد و باعث شهرت او گردید. سپس مجموعه این فیلم‌ها تا دهه شصت، تا نوبت به فیلم « مردی برای تمام فصول » (۱۹۶۶) می‌شود که برای زینه من دومین اسکار را برای بهترین کارگردانی را به ارمغان می‌آورد. از فیلم‌های مهم دیگر او « اسب کهر را بنگر! » (۱۹۶۴) درباره تضادهای ایدئولوژیک در جنگ داخلی اسپانیا و سپس فیلم « روز شفال » (۱۹۷۳) که یک فیلم خونردانه اما از نظر گیشه بسیار موفق است. از آخرین فیلم‌های زینه من می‌توان از « جولیا » نام برد که اقتباسی است از

او با فلاهرتی یک بار دیگر به برلین می‌رود، تا در آن‌جا درباره کارگردانی یک فیلم مردم‌شناسی مذاکره کند. در تابستان ۱۹۳۱ مذاکرات برای تولید این فیلم به نتیجه نمی‌رسد و زینه‌من به رایاپورت با سرخوردگی تمام می‌نویسد: «فرد زینه‌من که چند سال از اروپا به دور بود (۱۹۳۱) بعد از سفری کوتاه به اروپا دوباره به آمریکا بازگشت چرا که به درستی تصوراتش پی برده بود.»

نامه‌ها و عکس‌های فرد زینه‌من به هریرت رایاپورت، دستیار کارگردان وینی و همکار بایست در آرشیو بنیاد سینماتک آلمان محفوظ است. طی زمانی که زینه‌من در آمریکا به یکی از بزرگ‌ترین کارگردانان آمریکایی تبدیل شد رایاپورت هم در سال ۱۹۳۶ به روسیه و لنین‌گراد مهاجرت کرد.

نامه اول

هالیوود، دهم دسامبر ۱۹۲۹

هریرت عزیز!

برای من در «غرب خیری نیست». اول این که به دشواری می‌توانم به عنوان فیلمبردار یا دستیار کاری در این‌جا پیدا کنم، از این‌رو در حال حاضر باید در نقش سرباز آلمانی در فیلم‌ها بازی کنم. همانطور که گفتم هالیوود جای فوق‌العاده عالی است، این موضوع همیشه یادم هست، برای همین می‌خواهم از شدت حرص یا به زمین بگویم و فریاد بکشم! یک عالم آدم این‌جا می‌شناسم، دو تایشان تلاش دارند برای من کاری دست‌وپا کنند. یک بیل بیترز، فیلمبردار دهه بیست‌گرفت که «تولد یک ملت» و «تعصب» را فیلمبرداری کرده است. او معلم بسیاری فیلمبرداران دیگر است که امروزه برای خودشان کسی هستند، از جمله الیور مارش. این یکی، کسی است که اولین بار از «تداخل تصویر» و «تصویر درشت» در سینما استفاده کرد. این‌جا خیلی‌ها به سرنوشت من علاقه‌مند هستند و معتقدند که در وجود من چیزی نهفته است. دومین نفر «راب استورتیس» است که دستیار «اشتومار» در آلمان بود. او خیلی سعی دارد در کمپانی یونیورسال کاری برای من دست و پا کند.

از آدم‌های خوبی که تازه‌گی شناختمان، لوییج بسیار مهربان است. او تلاش خواهد کرد برای من در پارامونت کاری دست‌وپا کند. «سلزنیگ» سعی دارد در کمپانی «ار.ک. ا.ثو» یک کاری برایم گیر بیاورد. «لونیس گزنیر» که مشغول کارگردانی یک فیلم از «اولین برنت» است، «ایروینگ تالبرگ» و «نورما شیرر» و «لونیس ونهایم» و «لونیس مایلستون» (کارگردان در جبهه غرب خیری نیست) نزد «لیمل» هم بودم. واقعا چه احساسی، گویی نزد «دالایی لاما» بودم. فعلا باید بخوابم، چرا که فردا صبح سر ساعت ۷ باید کار روی سنگریندی‌ها را شروع کنیم. تمام زمین صحنه فیلمبرداری به دلیل تمهیدات انفجاری به دریایی از کثافت تبدیل شده است. کار کثیفی خواهد بود. من برای روزی هفت دلارونیم باید کارکنم.

خدا حافظ و هر چه زودتر برایم نامه بنویس

نامه‌ی دوم

نیویورک، شنبه ۲۲ نوامبر ۱۹۳۱

هریرت عزیز خوب همیشه

وضع من در این‌جا عالی است. وضع‌ام از نظر مالی (هفته‌ای ۷۵ دلار) اساسا بد نیست. دستیار «فیرتل» و مدیر صحنه فیلم‌اش هستم که از سومین روز ماه هفت در کمپانی پارامونت در استودیوی نیویورک شروع به فیلمبرداری می‌شود. کار در حد خودش راحت است، در عین حال باید بگویم که در این‌جا آدم اول باید یاد بگیرد کارهای کثیف و پست انجام

دهد. هیچ هم نباید بگوید و فقط نگاه کند، دست کم نباید فراموش کند چه توانایی‌هایی دارد؟. فیلم در این‌جا به عنوان یک کالای سرگرم کننده برای توده‌های وسیع تماشاگر تولید می‌شود و متأسفانه این نقطه نظر بسیاری تهیه‌کنندگان هم است. به این علت در این‌جا هر دغدغه هنری به تدریج به امری شیطانی تبدیل می‌شود. در این‌جا برای همه امری بی‌اهمیت است که یک فیلم دارای یک یا چند ایده و تصویر جدید هست. اگر رسیدن به ایده‌ای جدید نیازمند تلاش فراوان باشد کسی حاضر نیست برای این کار انرژی یا وقت صرف کند. در بهترین حالت راحت‌ترین و احمقانه‌ترین راه انتخاب می‌شود، و این به راحت‌پسندی رؤسای استودیوها مربوط می‌شود. تماشاگران هر چه می‌خواهند فکر کنند، به کارکنان استودیو مربوط نمی‌شود.

کارکنان استودیو در این میان بی‌گناه‌اند. چرا که اینان با کمال صداقت دستورات صادر شده از بالا را انجام می‌دهند. در حقیقت به غیر از انجام وظیفه، کاری صورت نمی‌گیرد و وجد و شوری در خلق فیلم نیست، وجد و شوری که بلون آن هیچ فیلم خوبی ساخته نمی‌شود. تنها فقط وقتی آن فیلم‌سازی در کارش موفق است که این شور و شوق سال‌های خاموش شده را دوباره بیدار کند، تنها در آن صورت نتایجی حاصل می‌شود دیدنی. اما متأسفانه این مورد به ندرت روی می‌دهد. متأسفانه غالب کارگردانان خودشان را کارمند استودیو می‌دانند و اگر حتی پیش از این هنرمند بوده و انتقادگر کارهای خود بوده‌اند، تحت این شرایط خود را فاحشه‌هایی بیش نمی‌دانند و بیش از اندازه نسبت به کار تولید فیلم بی‌تفاوت و دل‌سرد هستند که امکان یک الهام خلاقه در کار فراهم بیاورند و حتی تلاش کنند دیگران را سر ذوق و خلاقیت بیاورند. تنها معبودی از فیلمسازان بزرگ هنوز به هنر سینما اعتقاد دارند و در این شرایط به نتایجی دست می‌یابند که حتی در آلمان نیز می‌توان آن‌ها را نشان داد. یکی از این سه کارگردان بزرگ آمریکا، لونیس مایلستون است که یک فیلم روزنامه‌ای ضعیف ولی از نظر تکنیکی درخشان ساخته است به نام «صفحه اول». او آدم فوق‌العاده‌ای است که قرار است به تازگی در روسیه فیلم بسازد. بعد «کینگ ویلور» («صحنه خیابانی») و «قهرمان» و سومین کارگردان، بیل هوارد است که سال‌ها پیش یک فیلم بی‌بیاوهی فوق‌العاده‌ای به نام «طلای سفید» ساخته است؛ و اخیراً فیلمی ساخته به نام «ترانس آنتیاتیک» که به لحاظ عکاسی و برش فوق‌العاده ولی از نظر ایدئولوژیک و روایتی مضحک و ضعیف است. همه فیلم‌های دیگری که در این‌جا ساخته می‌شود برای آیندگان حرفه‌ای سینما چندان از اهمیت برخوردار نیست. «تراژدی آمریکایی» ساخته «اشترنبرگ» یک فیلم خنثی، غیر جذاب و صنعت‌منشانه است. تمام فیلم‌های دیگر از نظر بی‌ایده‌گی چنان حقیقت‌آور هستند که فیلم «ترانه زندگی» و «ماجرای عشقی احساساتی» (که دو هفته است در سینماهای کوچک نمایش داده می‌شوند) و هم چنین «ملیون» داستان دیدار مجدد دو دوست گمشده، اشک‌آور و احساساتی به نظر می‌آیند.

متأسفانه برای من امکان بازگشت به اروپا وجود ندارد، دست کم تا دو سه سال دیگر. نمی‌خواهم دیگر تجربه‌های تلخ و ناموفق سال‌های اولیه اقامت در برلین را تکرار کنم. نه! می‌خواهم در این‌جا آن قدر پول در بیاورم که بتوانم مستقل کار کنم. فقط امیدوارم که هالیوود مرا تلف نکند، آن‌طور که سایر استعداد‌های دیگر را تلف کرده است. برای روح بیچاره من دعا کن هریرت! من هر آن‌چه در توانم باشد انجام خواهم داد تا خود را در این‌جا ننگه دارم.

نیویورک شهر جذابی است، البته اگر آدم بیشتر و عمیق‌تر با آن آشنا بشود. با این حال خوشحال خواهم شد که از این شهر هم بروم، چرا که ضربان این توده‌های مورچه‌مانند، که یک «هرگز» آن‌ها رامتوقف و به سرشور می‌آورد، کم کم دارد اعصاب را خورد می‌کند... حدود پانزدهم ماه آخر سال کارمان روی فیلم تمام می‌شود، بعد اتمییلی خواهم خرید و

نمایش فیلم

فریاد در غربت

کاری از کانون فیلم - تئاتر روند

ساخته احمد نیک آنر

همراه با بحث و پرسش و پاسخ

۱۶ نوامبر ۱۹۹۷ در کارلسروه

با همکاری مرکز فرهنگی ایرانیان کارلسروه
تلفن اطلاعات: ۸۵۶۲۲۸ - ۰۷۲۱

رفقای «سوله ایکس» چه می‌کنند؟ حال خودت چطور است؟ به همراه این نامه مجموعه‌ای از عکس‌هایی را که از نیویورک برداشته‌ام برایت می‌فرستم. نیویورک از نظر عکاسی فوق‌العاده است، اما به دشواری به دوربین عکاسی تن می‌دهد.

حال کاسیاریوس چطور است؟ سلام مرا به او برسان. بگو برایم نامه بنویسد. بالاخره دختر گل فروش شهر «میلواکی» را ملاقات کرد؟ تمام دوستان و آشنایان را سلام برسان: اد کاسیاریوس، دکتر برمن هلازیگل (که واقعا تدوین‌گر فوق‌العاده‌ای است) و هر چه زودتر برایم نامه بنویس.

دوستدار همیشگی و دوست قدیمی‌ات،

فردی

خیابان چهل و دوم غربی

خیابان پنجاه و چهارم

نیویورک

نمایش

مرجان، مانی و چند مشکل کوچک

نویسنده و کارگردان: نیلوفر بیضایی

۱۹ جولای ۱۹۹۷ در برنامه کنفرانس زنان در پاریس



بازیگران:

یگانه طاهری، داود سلطانی، حمید (فرانکفورت)، پروین

شجاعی، شبنم مددی، علی محمدی، منوچهر کابلی

کانون فرهنگی نیما (لیل - فرانسه)

تئاتر ایران در تبعید

گفتاری از فرهاد مجدآبادی

به همراه نمایش ویدیویی
صحنه‌هایی از چند نمایش،
نمایش اسلاید

یکشنبه ۶ ژوئیه

تلفن: ۲۰۳۳۴۱۰۳ (لیل - فرانسه)

درباره‌ی فیلم

بادکنک سفید (جعفر پناهی)

فرهنگ پایدار

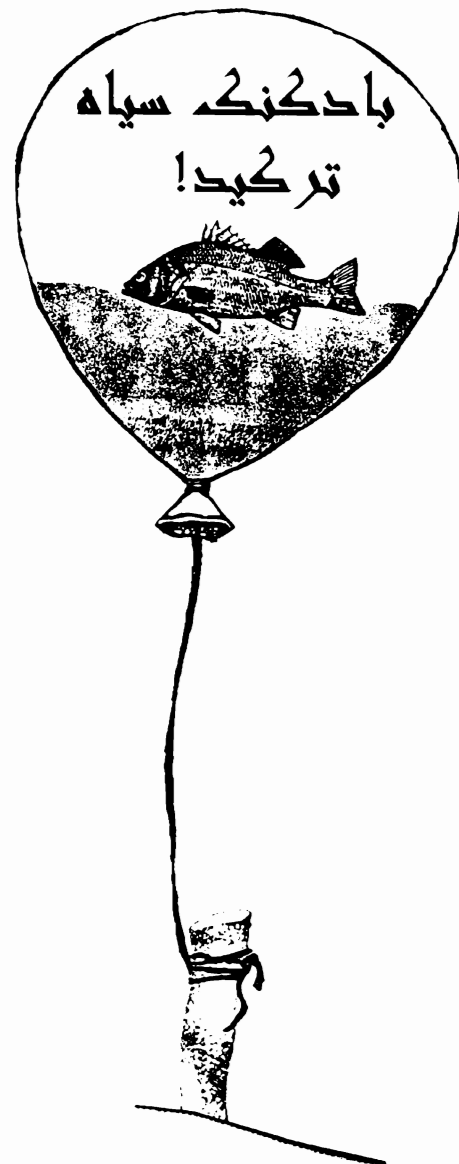
اشاره: چندی پیش در تلویزیون، فیلم «بادکنک سفید» را دیدم. پیش از آن در مجلات و روزنامه‌های مختلف فارسی، فرانسه، انگلیسی و ... مطالبی درباره‌ی آن خوانده و دیده بودم. بنابراین بسیار میل داشتم فیلم را ببینم؛ چرا که هیاهوی بسیار برپا کرده، در جشنواره‌های مختلف جایزه‌هایی کسب کرده و کاندیدای جایزه‌ی اسکار فیلم خارجی شده بود. و این پرسش را برای نگارنده به وجود آورده بود که «بادکنک سفید» و سازنده‌اش دارای چه توانایی و ویژگی‌های هنری بوده و هست که یک شبه ره چندساله پیموده است؟

خلاصه طرح (برای خواننده‌گانی که فیلم را ندیده‌اند): حدود یک ساعت و نیم پیش از تحویل سال نو، «راضیه» هفت ساله که برای خرید شب عید با مادرش به بازار رفته، شیفته‌ی یک ماهی زیبا می‌شود. از مادرش تقاضای پول می‌کند و با اصرار موفق می‌شود که علی‌رغم داشتن ماهی در حوض خانه‌ی خودشان، تنها دارایی مادر را که ۵۰۰ تومان است، گرفته و به خرید ماهی برود. در راه پول را گم می‌کند. پس از یافتن آن، اسکناس به زیر زمین مغازه‌ای می‌افتد. دخترک تلاشی می‌کند آن را در آورد و ... سرانجام موفق می‌شود و سال نو تحویل می‌شود.

خلق هر اثر هنری، آفریدن «واقعیت جدیدی» است. میزان وابستگی و نزدیکی و برابری «واقعیت جدید» به اصل واقعیت، برمی‌گردد به نگرش، سبک، محتوا، فرم و شیوه‌ی کارکرد سازنده‌ی اثر و تعهد او به واقعیت موضوع، زمان و مکان. به طور کلی نمی‌توان مشخص کرد چه اثری به چه میزان به واقعیت نزدیک است، مگر این که وارد خطوط کلی و جزئیات دوگانه واقعیت و «واقعیت جدید» شد و آن دو را با هم مقایسه، بررسی و تجزیه و تحلیل ساختاری نمود و نقاط افتراق و اشتراک‌شان را مشخص ساخت. به عنوان یک اصل خدشه‌ناپذیر، باید پذیرفت که در عرصه‌های هنر و ادبیات هیچ واقعیت جدیدی با اصل برابر نیست و به دیگر زبان، کپی برابر اصل نیست. هنر از دستورالعمل‌های «ثبات اسنادی» و بوروکراتیک پیروی نمی‌کند، چرا که با خلاقیت و نظرات خالق خود آمیخته می‌شود و محصول نویسی پدید می‌آید، پس شباهت صوری و ماهوی با آن دارد. بررسی همین شباهت‌ها تعیین‌کننده‌ی نتیجه‌ی نهایی است.

از موضع و زاویه‌ی دید مطرح شده‌ی فوق‌نگاهی به «بادکنک سفید» بیندازیم. «بادکنک سفید» از آغاز تا پایان مدعی واقع‌گرایی صرف و صددرصد است و با تکیه و تاکید بر طول عنصر زمان واقعی، مکان واقعی، تپ‌ها و نه شخصیت‌ها، ساخته شده است. شکل واقعی فیلم، درست از همین نقاط و تکیه‌براین عناصر شکل می‌گیرد. روز عید و زمان تحویل سال نو است. در محله‌ای فقیرنشین در نقطه‌ای از تهران بزرگ، اسکناس پانصد تومانی به دست دو مارگیر پیر می‌افتد. دو پیرمرد، که رنگ‌چهره‌ی آنان و لحن صدایشان نشان‌دهنده‌ی معتاد بودن آنان است - نیازی اضافه بر نیازهای طبیعی دیگر - مدعی‌اند که مار پول دوست دارد و آنان پول دوست ندارند و علی‌رغم احتیاج‌شان به پول، برای خرید ماهی و برنج شب عید، پول را به دختر بچه پس می‌دهند و نشان می‌دهند که انسان‌های پاک و صمیمی هستند و هیچ‌گونه چشم‌داشتی به مال دنیا و دیگران ندارند.

همه‌ی مردم جعبه‌های شیرینی در دست دارند و بی‌هیچ شتاب و نگرانی به خانه‌هاشان می‌روند. خیاطی - آذری - که با مشتری‌اش بر سر دوخت یقه‌ی پیراهن مشکل دارد، هیچ توجه خاصی به پول گمشده‌ی دختر بچه ندارد و به او می‌گوید: «برو یک هفته‌ی دیگر بیا و پولت را بگیر». سربازی که علی‌رغم داشتن یک هفته مرخصی به هنگام عید، پول ندارد که به دیدن خانواده‌اش از تهران به نیشابور برود، توجهی به پانصد تومان افتاده در زیر زمین ندارد و به سبب شباهتی که قهرمان فیلم با خواهرش دارد گرفتار غم‌دوری از یار و دیار، غربت و غریبی می‌شود و به حرف‌های در می‌غلطد. بادکنک فروش - افغانی - با کمال صداقت و سادگی کمک



می‌کند تا دخترک و برادرش پول را از زیرزمین دربیابند. صاحب مغازه که پول در مغازه‌اش افتاده، با مهربانی کامل پس از استحمام می‌آید تا به بچه‌ها در آوردن پول کمک کند. ماهی فروش - شمالی - ماهی را نمی‌فروشد و آن را برای دختر بچه نگه می‌دارد و صد تومان هم به او تخفیف می‌دهد و ...

در جامعه‌ای که فقر از سر و روی آن می‌بارد و همه‌ی مردم - تیپ‌های نشان داده شده - مشکل اقتصادی دارند و به طور مشخص و عیان با فقر درگیر هستند، همه در صلح و صفا به زندگی آرام خود مشغولند و منافع‌شان با هم هیچ منافاتی ندارد. همه پاک دامن هستند و چشم طمع به پول دیگری ندارند: اخلاق‌گرایی ایده‌آلیستی!

«بادکنک سفید» اثری متعلق به بهترین خارجی قدرت حاکم بر ایران است و درک عمیق و تحلیل دقیق سیاسی آن، تنها از این زاویه قابل درک و فهم است.

همه‌ی تاکید و اصرار «بادکنک سفید» بر واقع‌گرایی، برای گفتن همین حرف است که: آری، فقر وجود دارد، ولی فقر موجود، موجب درگیری، دزدی، خشونت و تنگ‌نظری افراد و قشرهای پایین جامعه نمی‌گردد؛ چرا که همه علی‌رغم نیازشان به پول، از بلندی طبع و گشاده‌نظری اعجاب‌انگیزی برخوردارند و همان‌گونه که در افسانه‌ها و اساطیر آمده: ماران و ماردوشان پول‌دوست هستند و به ثروت چشم طمع دارند و دارای گنیم‌های افسانه‌ای هستند و اقشار فقیر جنوب شهر تهران، راضی و خشنود از فقر و نداری خود، بدنی مکان زندگی و بی‌توجه به علل آن، روابط و مناسبات اجتماعی و سیاسی‌ای که سبب وضع موجود شده است در صلح و صفایی حیرت‌آور، با آرامش و خون‌سردی زندگی می‌کنند و از اخلاق معنوی والا پیروی می‌کنند.

«بادکنک سفید» اگر فقر را نشان می‌دهد - واقعیتی که نمی‌توان آن را پنهان کرد - نه برای انتقاد از آن و بررسی علل آن که برای توجیه، جا انداختن و پذیرش آن است.

«بادکنک سفید» بر خلاف لایه‌ی بسیرونی‌اش، که آن را اثری واقع‌گرا می‌نماید، از ماهیتی نمادین و چند لایه برخوردار است و با به کارگیری تیپ‌های مختلف اجتماعی با لهجه‌های گوناگون خلق‌ها و اقلیت مذهبی مسیحی (زن پنهاننده نهستانی که فارسی را با لهجه حرف می‌زند)، می‌خواهد چنین نشان دهد که نمودی از کل جامعه‌ی چند قومی و چند مذهبی ایران است که همه در کنار هم با صلح و صفا زندگی می‌کنند و همه به سنت باستانی و ملی نوروز احترام می‌گذارند و رادیوی دولتی قدرت حاکم نیز در گرمای داشت لحظه به لحظه‌ی گذر از سال کهنه به سال نو کوشاست.

کلیدی تیپ‌های موجود در فیلم، آدم‌هایی مثبت‌اند. بنابراین از نظر تئوری می‌توان آنان را «سفید» نامید. هیچ شخصیت سیاهی در فیلم وجود ندارد. فیلم اثری نه دو قطبی که تک قطبی است و ساختمان آن بر مبنای کنش و واکنش استوار نیست، بل که بر مبنای اتفاق و پشت سر هم چیدن آن بنا شده است. آدم‌ها را به این دلیل تیپ می‌نامم که با نگاهی شخصیت‌پردازانه خلق نشده‌اند و دارای جنبه‌های مثبت و منفی یعنی رنگ‌های سفید و سیاه و طیف بین این دو رنگ -رگه‌های مختلف خاکستری- نیستند.

در «بادکنک سفید»، اثر و نشانه‌ی مستقیمی از مظاهر قدرت مسلط بر ایران دیده نمی‌شود و هر چه هست ایرانی است و این از سر اتفاق نیست. «بادکنک سفید» بر خلاف ظاهر ساده‌اش، کاری کاملاً سنجیده و حساب شده است و از کلیدی ویژه‌گی‌های سینمای سفارشی و دستوری دولتی، در سطوح پنهان بهره برده است. حاکمان موجود در ایران

می‌دانند که مردم از حجاب اسلامی، ملاً، پاسدار، ریش، تسبیح و ظلم و زور آنان خوش‌شان نمی‌آید و جان‌شان به لب رسیده است، بنابراین به طور آگاهانه همه‌ی نشانه‌های دولتی منفی را از تصاویر فیلم (و بهتر است بگوییم از سطح جامعه‌ی مطرح شده در فیلم) حذف کرده‌اند: سانسوری حکومتی. با پخش شعر و موسیقی از رادیوی دولتی، چهره‌ی واقعی خود را پنهان می‌کند، و از مظاهر ملی اعلام پشتیبانی می‌شود: حاجی فیروز، عید نوروز، هفت سین، موسیقی شاد لری، عیدی دادن، لباس نو پوشیدن و ... و این خود نوعی اعتراف ضمنی است به شکست دشمنان این سنن و آداب و رسوم و فرهنگ زیبای ایرانی و دنباله‌روی از مردم که عید نوروز را عید واقعی و رسمی خود می‌دانند و نه مثلاً عید فطر را؛ و برخوردی فریب‌کارانه با مردم، تا بتوان چند صباحی بیشتر بر آنان حکومت کرد.

«بادکنک سفید» اثری متعلق به ویرترین خارجی قدرت حاکم بر ایران است و درک عمیق و تحلیل دقیق سیاسی آن، تنها از این زاویه قابل درک و فهم است. اگر خواننده و بیننده‌ای بر نگارنده ایراد بگیرد که نه، این زرنگی سازنده‌ی فیلم بوده که عناصر و عوامل حکومتی را از کارش حذف کرده و برخلاف جریان سینمای نماز و تسبیح و ریش عمل کرده، توجه او را یک بار دیگر به بررسی بالا جلب می‌کنم و می‌پرسم چرا اثر متوسط و کوچکی چون «بادکنک سفید»، ناگهان کاندید جایزه اسکار بهترین فیلم خارجی می‌شود؟ سر از جشنواره‌ی کان در می‌آورد، تحسین می‌شود، جایزه می‌برد و دور دنیا، در جشنواره‌های ریز و درشت جهانی به نمایش در می‌آید. چه قدرت و سرمایه‌ای پشت این فیلم خوابیده است؟ شاید فیلم پاسخی به «گفتگوی انتقادی» باشد که: بله، سینمای ما یک سره اسلامی نیست و ملی نیز هست و ما به فرهنگ و ... ملی احترام می‌گذاریم.

«بادکنک سفید» اگر فقر را نشان می‌دهد - واقعیتی که نمی‌توان آن را پنهان کرد - نه برای انتقاد از آن و بررسی علل آن که برای توجیه، جا انداختن و پذیرش آن است.

سینمای «بادکنک سفید»، بر خلاف ظاهر واقع‌گرایش، ماهیتاً واقع‌گرای است، چه این فیلم حتا به نمایش بخشی از واقعیت بدون دخل و تصرف نمی‌پردازد، حتا برای ثبت در تاریخ. این فیلم فقط به تعریف واقعیت و مناسبات اجتماعی می‌پردازد و در برابر آن موضع تأییدگرانه می‌گیرد و با حذف چهره‌ی زشت حکومت اسلامی به تطهیر آن می‌پردازد و واقعیت را وارانه جلوه می‌دهد.

در لحظه به لحظه و تصویر به تصویر «بادکنک سفید» می‌توان جای پای دستورها و رهنمودهای داهیان‌ه‌ی بنیاد فزاری و وزارت ارشاد اسلامی (معاونت سینمایی) را مشاهده نمود. بنابراین «بادکنک سفید» را نه جعفر پناهی «کارگردان» اسمی آن، که این ارگان‌ها ساخته‌اند تا بتوانند چهره‌ی واقعی، سخت، خشن و سرشار از تیرگی و پلیدی خود را پشت سفیدی بادی آن بیوشانند، غافل از آن که بادکنک ترکیبندی است و نمی‌توان از آن به عنوان ماسک استفاده کرد. «بادکنک سفید»، واقعیت واقعی زندگی امروزی انسان ایرانی را قربانی می‌کند تا ضد واقعیتی جدید برای آن بسازد.

* فیلم بادکنک سفید از جانب رژیم به جشنواره اسکار معرفی شد. اما در نهایت نتوانست تا مرحله کاندید پیش برود. ولی رژیم چنین وانمود کرد که فیلم را به دلیل رابطه با آمریکا پس گرفته است و این واقعیت قضیه نبود. بادکنک سفید اصلاً از طرف آکادمی اسکار نامزد این جایزه نشد.



نقد فیلم «معنای شب»

فرهاد مجدآبادی

پرنده گفت:

پرواز را

به خاطر بسیار

ماه بر پرده‌ی سیاه ظاهر می‌شود و لعظاتی بعد در دل تاریکی ناپدید می‌شود. به جای ماه اینک سواری در لباسی قدیمی و با هیبتی ترسناک از تاریکی بیرون می‌آید و به تعقیب دخترک طریفی که در پیراهن سپید حریری اش بسیار شکننده به نظر می‌رسد، می‌پردازد و او را به عمق فضایی تاریک می‌راند که به سردابی تو در تو و هول‌انگیز منتهی می‌شود. دختر به آرامی در این فضای وهم‌انگیز که با طاق‌ناهای قوسی و شمع‌های روشنی که این‌جا و آن‌جا گذاشته شده است، مکانی مذهبی را القا می‌کند، به پیش می‌رود و در برابر آینه بزرگی قرار می‌گیرد که به جای انعکاس تصویر او تصویر دختر دیگری، پوشیده در روسری و روپوش را نشان می‌دهد. بر زمینه تصویر صدای دختر را می‌شنویم که زمزمه می‌کند:

در اطاقی به بزرگی یک تنهایی و کوچکی یک انده،
دست‌ها تاروپود عشق را می‌بافند.
در من به دلایل ساده خویش می‌اندیشم.
درباره معنای شب حرف می‌زنم،
و عمق تاریکی. و شگفت زده می‌شوم.
چرا باید ساکت بمانم وقتی که افق عمودی‌ست؟
وقتی که تاریکی سرشار از تنفر است؟
وقتی برنده می‌تواند بر فراز افق عمودی پرواز کند،
چرا من باید توقف کنم؟ چرا؟

دختر سفیدپوش سوی مصنوعی‌اش را برمی‌دارد و دختر دیگر روسری‌اش را. اینک آن دو یکی هستند و تصویرشان بر هم انطباق یافته‌اند. لعظاتی بعد تیتراژ فیلم آغاز می‌شود. آن چه پیش از تیتراژ «معنای شب» می‌آید، کلیدی‌ست بر آن چه که در تمام فیلم گفته می‌شود: «رانده شدن به عمق تاریکی و نیاز و کوشش

«معنای شب» یکی از فیلم‌های مهم و موفق کوتاه است از فیلم‌ساز ایرانی شورش کلاتری مقیم هلند. این فیلم علاوه بر نمایش در اکثر جشنواره‌های سینمای ایران در سبید، در بیش از ۱۵ جشنواره اروپایی و آمریکایی حضور داشت است. «معنای شب» همچنین منتخب امکاز ۹۶ برای فیلم‌های کوتاه داستانی بود. جایزه‌ی اول جشنواره اسپانیا که نام Francisco Gorićia de paso هنرمند اسپانیایی را بر خود دارد به فیلم «معنای شب» اهدا گردید. در فستیوال سائفرانسیکو نیز موفق به دریافت جایزه فیلم‌های کوتاه غیرآمریکایی شد و ... ما کوشش خواهیم داشت از این پس علاوه بر گفت‌وگو با فیلم‌سازان ایرانی در سبید و مهاباد، فیلم‌های کوتاه و یا بلند آن‌ها را نقد و بررسی کنیم. نوشتار فرهاد مجدآبادی درباره فیلم «معنای شب» را با هم بخوانیم.

شناسنامه‌ی فیلم

نویسنده و کارگردان: شورش مصطفی کلاتری

فیلم‌بردار: هیده بورسا

تولین: مارتین هولیگیه

بازیگران: الزان آکیلدیز (فاطمه)، صبری سعدالموس (پدر)، نجیب

اصحالی (اسماعیل)، مانوشکا گرال (ماریا)، هانا تیل (مادر)

تهیه‌کننده: جودیت رویتن

۱۶ میلیمتری رنگی - ۲۷ دقیقه

به زبان هلندی با زیر نویس انگلیسی، سال ۱۹۹۴

برای برون رفتن از آن». فاطمه دختری از یک خانواده مذهبی و متعصب عرب که در کشوری غربی (هلند) زندگی می‌کنند، پنهان از چشم خانواده‌اش به کلاس رقص و بالاکره بعد از پنجم سال به عنوان رقصنده اصلی یکی از برنامه‌های مدرسه انتخاب می‌شود. اما به طریقی که فیلم توضیح دقیقی در مورد آن نمی‌دهد، عکس‌های دختر در حال رقصیدن، به دست پدر و برادر متعصب او می‌افتد و فاجعه آغاز می‌شود. پدر و برادر دختر را به بند می‌کشند و در نهایت او را به جنگل می‌برند تا بکشند. اما دختر با شگرد ساده‌ای از چنگشان می‌گریزد و وارد دنیای تازه‌ای می‌شود.

رقص برای فاطمه - که حتی در خانه در حضور پدرش ابراهیم و برادرش اسماعیل باید حجاب خود را حفظ کند و جز نماز خواندن و غذا خوردن زمینه اشتراک دیگری با خانواده‌اش ندارد - هم چون نقطه‌ای روشن و ماهی درخشان در شب تاریک زندگی اوست. کسی با فاطمه حرف نمی‌زند جز مادر که آن هم پنهان از حضور پدر و برادر اتفاق می‌افتد. فاطمه اما

دختر را نشان می‌دهد. اما آن چه زندگی فاطمه را احاطه کرده قوی‌تر از اوست. چرخش رقص به سرگیجه منتهی می‌شود و هم‌را با سقوط فاطمه کابوس همیشگی‌اش باز می‌گردد. سوار ترسناکی که شمشیرکشان از تاریکی بیرون می‌آید و به تعقیب او می‌پردازد. و این فاطمه است که قربانی می‌شود و جسدش بردوش سیاه‌پوشانی که سریندی سبز بر سر دارند، به عمق تاریکی برده می‌شود.

سوار ترسناک کابوس‌های فاطمه کیست؟ آن سیاه‌پوش‌ها چه کسانی هستند؟ پدرش، برادرش یا...؟ شاید همه‌ی آن‌ها و چیزی فراتر از آن‌ها؛ چیزی یا کسی که به زبان نمی‌آید، تصویر نمی‌شود اما وجود دارد. چیزی که حتی پدر و مادر و برادر هم در دام قدرت او گرفتارند؛ چیزی که از گذشته، از سنت و از دوران جهل و تاریکی می‌آید. چیزی که مظهرش همان سوار شمشیر کشیده‌ی ترسناک است.

مصطفی کلانتری از همان آغاز فیلم عناصر متضاد دنیایی را که فاطمه و خانواده‌اش در آن زندگی می‌کنند به نمایش می‌گذارد. به دنبال تیتراژ فیلم در به روی فروشگاه گوشتی که ابراهیم و پدرش اسماعیل در آن کار



می‌کنند باز می‌شود. پدر مشغول حمل گوشت‌هاست و پسر مشغول نوعی عشق‌بازی (که بیش‌تر به تجاوز می‌ماند) با یک دختر هلندی در سردخانه قصابی! پدر می‌آید. پسر قضیه را رنم و رجوع می‌کند و دختر هلندی خارج از نگاه پدر از صحنه خارج می‌شود. پدر گوشواره دختر را بر کله‌ی پوست‌کنده‌ی یک گوسفند می‌پیاید و لبخندی کسایش تحسین‌آمیز (نسبت به فعالیت پنهانی پسرش!) می‌زند و بی‌آن که به روی خود بیاورد، گوشواره را در جیب‌اش می‌گذارد. در صحنه بعدی در خانه، پدر بدون کوچک‌ترین اشاره‌ای به ماجرابی که کشف کرده است، فقط به پس نصیحت می‌کند که زن بگیرد. چون به گفته پیامبرش تا وقتی که جوانی تشکیل خانواده نداده و مسئولیت نپذیرفته باشد، مرد کامل به حساب نمی‌آید. جالب این‌جاست که حتی برای بیان چنین مطلبی هم حضور دخترش فاطمه را جایز نمی‌دانند و او را به اطاق دیگر می‌فرستند.

تضاد آشکاری که در رفتار پدر با پسر و دخترش وجود دارد، تضادی‌ست که فقط در جامعه‌ای مردسالار که اهمیتی برای زن فایده نیست قابل توجه است. اسماعیل برادر فاطمه نیز گرفتار همین گونه تضاد رفتاری

به خوبی نسبت به شرایط و موقعیت خود آگاه است و می‌داند که به عرصه‌ی ممنوعه‌ای پا گذاشته است و با آتش بازی می‌کند. او بعد از آن که توسط معلم باله برای اجرای رقص انتخاب می‌شود، در گفت‌وگویی با دوست هم‌کلاسی‌اش اظهار می‌دارد که نمی‌خواهد در آن برنامه شرکت کند. چون هم از افشای رازش می‌ترسد و هم نمی‌خواهد خانواده‌اش را که دوستشان دارد، بیازارد. زندگی دوگانه فاطمه درون خانواده‌ای متعصب و در محیط بیرونی که آزادی و زیبایی از مظاهر آن است، دخترک را در تب و تاب دایم نگه می‌دارد. در یکی از زیباترین صحنه‌های فیلم این دوگانگی و پی‌آمدهای دردآور آن به گویایی تمام تصویر می‌شود: فاطمه پس از نماز جمعی با خانواده‌اش به اطاق خودش می‌رود. در اطاق را قفل می‌کند. نواری که از آن صدای قرآن‌خوانی به گوش می‌رسد در ضبط صوت می‌گذارد و صدای ضبط‌صوت را تا حدی که دیگران در بیرون اطاق بشنوند، بالا می‌برد. رویوشش را بیرون می‌آورد. نوار رقص‌اش را در واکمن می‌گذارد و با گوشی می‌شنود و به رقص در می‌آید. دیگران صدای قرآن‌خواندن را می‌شنوند و فاطمه موسیقی زیبایی را که باید با آن برقصد، ترکیب تصویر و صدا به بهترین شکل تضاد درون و بیرون



مصطفی کلانتری کارگردان فیلم «معنای شب»

این تصاویر با ساخت کلی فیلم که هیچ‌جا بر اساس اتفاق و تصادف عمل نکرده است، ناهماهنگی دارد. اگرچه تصویر آهر در لباس دختر بسیار زیبا و حتی شادی برانگیز است.

از دیگر ویژگی‌های فیلم معنای شب کاربرد عناصر تیتلی در لحظه‌های مختلف فیلم است. به جا ماندن گوشواره دختر هلندی برگوش گوسفندی سلاخی شده نشانه استعاده‌ی پسر قصاب از دختری است که هم‌چون گوسفندی ساکت و آرام زیر پای‌های او خوابیده است. صدای رایویی که در صحنه غذا خوردن خانواده از انفجار بی‌نتیجه‌ای که برای کشتن سلمان رشد به هنگام یک سخنرانی خبر می‌دهد، نشانی از طرز تفکر تعصب‌آمیز و مرگ‌آفرینی است که دنیای ذهنی پدر و پسر را احاطه کرده است. استفاده از نام ابراهیم برای پدر و اسماعیل برای پسر اشارتی است به ماجرای قربانی شدن (و البته نشدن!) اسماعیل به دست پدرش ابراهیم پیامبر. این‌جا هم در راه خدا موجود دیگری، دختری، که در نظرگاه متعصبان و سیاه‌اندیشان ارزشی بیشتر از یک گوسفند ندارد، باید قربانی شود. اما واقعیت زمانی ما این معادله بنیادگرایانه را به هم می‌ریزد. چون آن‌که باید قربانی شود نه یک گوسفند ساکت و زبان بسته که دختری ست پر از شور زندگی، که انسانی ست با همه‌ی توانایی‌ها و علاقه‌مندی‌های بالقوه‌ی هر انسان دیگر. انسانی که در پایان فیلم از جنگل، از بلویت، از تاریک‌اندیشی و از شب می‌گریزد و به جاده، تمدن، امروز و آزادی می‌رسد. و صدایش را می‌شنویم که زمزمه می‌کند:

پرند گفت: پرواز را به خاطر بسیار

چون من خواهم مرد

تو نیز خواهی مرد

و خدا هم خواهد مرد ...

اشعار آغاز و پایان فیلم با الهام و در مواردی با برداشت مستقیم از اشعار فروغ فرخ‌زاد توسط سناریست فیلم سروده شده.

است. او که بی‌پروا دختری را (که ظاهراً باید برای او که مسلمان متعصبی ست، حرام باشد) مورد استفاده‌ی جنسی قرار می‌دهد، حتی رقصیدن خواهرش را نمی‌تواند تحمل کند. مادر اما، که خود قربانی دیگری هم‌چون فاطمه است، درگیر رفتاری دوگانه است. او باید در حضور شوهر و پسرش با آنان همراهی کند یا حداقل خاموش بماند و در پنهان با دختر عزیزش هم‌دردی کند، او را در آغوش بکشد و کلید دری را که به روی او بسته شده در اختیارش بگذارد.

یکی دیگر از گویاترین صحنه‌های فیلم که تضاد درون زندگی فاطمه و دنیای بیرون را نشان می‌دهد، صحنه‌ایست که فاطمه در تاریکی زیر زمین خانه‌اش دست و پایسته زندانی است و بیرون از خانه، دخترانی با لباس‌های زیبا و رنگ‌های روشن به مناسبتی رژه می‌روند. عوامل متضاد تشکیل‌دهنده فیلم فقط در روابط افراد با یک‌دیگر یا تصاویر دوگانه نیست. این تضاد آشکار و پنهان در عمل‌کرد بیرونی و احساس درونی آدم‌ها نیز به چشم می‌خورد. در این میان پدر گرفتار عذاب بزرگی ست که از تضاد رفتار بیرونی و تمایل درونی‌اش سرچشمه می‌گیرد. او به حکم مذهب، سنت و عرفی که می‌شناسد باید دخترش را تنبیه کند و حتی به مرگ بسپارد. اما او پدری است که دخترش را دوست دارد و حتی پرخاش‌های تند و تیز پسرش نسبت به دختر را بر نمی‌تابد و با حرکت دست یا کلامی تعکم‌آمیز از پسر می‌خواهد که دختر را بیش از حد نیازارد. او ناتوان از رویارویی با سرنوشتی ست که برای خودش و دخترش رقم زده شده است، آشکار و پنهان اشک می‌ریزد و رنج می‌برد. در پاسخ فاطمه که از او می‌پرسد «پدر من کار بدی کرده‌ام؟»، با اندوه می‌گوید: «تو نه. من بد کرده‌ام». وی اختیار دختر را که برای رهایی از مرگ و بازگشت به خانه التماس می‌کند، در آغوش می‌گیرد و دست نوازش بر سرش می‌کشد و ناخودآگاه یا آگاهانه زمینه‌ی فرار و آزادی دخترک را فراهم می‌آورد. نگاه انسانی و همه‌جانبه‌نگر فیلم‌ساز به انسان‌های ظالم فیلم که خود قربانیان ظالمی دیگرند، فیلم را از یک بعدی شدن و نامعادلاته بودن نجات می‌دهد.

«معنای شب» از نظر ساختاری، فیلم ساده و منسجمی است که از ریتم متناسبی با موضوع برخوردار است و بازی خوب همه بازیگران به الفا مفاهیم ساده و عمیق آن کمک کرده است. از سوی دیگر تصویر، موسیقی و کلام فیلم به گونه‌ای صوجز و مؤثر با یک‌دیگر ترکیب شده‌اند. دقت در انتخاب موسیقی (نی‌نوا اثر حسین علیزاده) و ترکیب آن با تصاویر به حدی متناسب و زیباست که گویا این موسیقی برای این فیلم ساخته شده است. حتی اگر فرض بر این باشد که فیلم‌ساز موسیقی را از پیش می‌شناخته و بسیاری از تصاویر را با شناخت و احساس قطعانی از آن موسیقی خلق کرده است، انداز و نحوه‌ی استفاده از موسیقی در خنعت بیان دراماتیک تصاویر فیلم است. یکی از مشخص‌ترین موارد استفاده درست از موسیقی، ترکیب موسیقی شاد و هیجان‌انگیز با صحنه فرار دختر است. همان بخشی از موسیقی که پیش از این در صحنه‌های رقصیدن دختر که به معنای آزادی او از سنت‌ها و تعصب‌هاست، شنیده می‌شود. در این‌جا شاید لازم باشد به تصاویر نه چندان درستی که قبل از همین صحنه فرار می‌بینم، اشاره کنیم. لحظاتی قبل از فرار فاطمه که به نظر می‌رسد از قبل یعنی همان موقع که چاقو را برمی‌دارد و از کامیون پیاده می‌شود، تصمیم به فرار گرفته است، تصویر او در لباس رقص بر زمینه جنگل ظاهر می‌شود و فاطمه را تشویق به فرار می‌کند. این کار از نظر سینمایی نسبت به بقیه ساختمان فیلم ضعیف و ناجور می‌نماید و اصلاً احتیاجی به تأکید روی تصمیم‌گیری فاطمه وجود ندارد. مسئله دیگر که خیلی ناجورتر و ناخوشایندترست، پیدا شدن آهویی است که درست در لحظه‌ای که کارگردان پیش‌بینی کرده در جنگل ظاهر می‌شود و خیلی مرتب و منظم به طرف دختر می‌رود. دختر هم فوراً طنابی را که به پای خودش بسته شده به پای آهر می‌بندد و لباس‌اش را روی او می‌اندازد و فرار می‌کند.

ارزش

بازیگر

در سینما

رامین یزدانی

یک مقایسه‌ی ساده بین سینمای اروپا و سینمای آمریکا نشان می‌دهد که توان گشایش بازار و گیشه از طرف ستارگان آمریکایی در دهه‌ی اخیر، به مراتب عظیم‌تر از بازیگران سینمای اروپا بوده است. ستارگان سینمای هالیوود آدم‌های فوق‌العاده با نفوذی در تهیه و بازاریابی صنعت فیلم محسوب می‌شوند. بسیاری از قدیمی‌ترها چون «رابرت ردفورد»، «کلینت ایستود» و «وارن بیتی» سال‌هاست که به تهیه و کارگردانی فیلم دست یازیده‌اند. به تیم آن‌ها، جوآنها چون «کوین کاستنر»، «میل گیبسون»، «تام هانکز» و «جودی فاستر» نیز به کارگردانی و تهیه‌کنندگی دست زده، بعضاً توانسته‌اند به دریافت جوایز اسکار نیز نایل آیند. ستارگان آمریکایی که برای بازی، تهیه یا کارگردانی فیلم‌های سینمایی دستمزدهای نجومی مطالبه می‌نمایند، خود صاحب کمیانی‌های قدرتمند تولیدی هستند و در نوشتن یا تغییر فیلمنامه، انتخاب کارگردان و سایر بازیگران و کادر فنی فیلم دخالت مستقیم دارند. مثالی از قدرت لایزال ستارگان هالیوود، نمونه‌ی «جان تراولتا» ست.

قرار بود در سال گذشته (۱۹۹۶ میلادی) فیلمی به نام «همزد» THE DOUBLE بر اساس داستانی از داستایوفسکی نویسنده‌ی شهیر روسی و به کارگردانی «رومان پولانسکی» جلو دوربین برود. «جان تراولتا»

ستاره‌ی اصلی فیلم به دنبال نارضایتی از کارگردان و نیز نقش خود در داستان، صحنه‌ی فیلمبرداری را ترک نموده، ادامه‌ی بازی و اجرای قرارداد را موقوف به تعویض فیلمنامه و کارگردان کرد.

از طرف دیگر ما شاهد نمایش یک سری آثار سینمایی - آمریکایی در خلال سال گذشته بوده‌ایم که ظاهراً توانسته‌اند بدون حضور ستارگان در رأس پر فروش‌ترین و پربیننده‌ترین فیلم‌ها قرار گیرند. چند نمونه‌ی آن را ذکر می‌کنیم: «روز استقلال» به کارگردانی رولاند امریش، «تویستر» به کارگردانی یان دپونت، «کلوب زنان» به کارگردانی هیو ویلسون و بازیگری سه زن هنرپیشه بالای پنجاه سال که دوران ستاره بودن آن‌ها سپری شده است، هم‌چنین دو فیلم آنیماسیون به نام‌های «داستان عروسک» TOY STORY و «کوژیشت نتردام» THE HUNCHBACK OF NOTRE DAME لذا این سوال باقی می‌ماند که آیا تنها وجود یک یا چند ستاره در فیلم، موفقیت آن را تأمین می‌کند؟ بر خلاف سینمای آمریکایی، ستارگان واقعی سینمای اروپایی، کارگردان‌ها هستند.

تماشاگران فیلم در اروپا تا به حال معمولاً به دیدار آن دسته فیلم‌های اروپایی رفته‌اند که نام کارگردان ارزشمندی پشت آن خوابیده باشد. «جین کمپون» JANE CAMPION، «مایک لی» MIKE LEIGH، «امیر کوستوریکا» EMIR KUSTURICA، «پدرو آلمودوار» PEDRO ALMODOVAR، «دیوید لینچ» DAVID LYNCH، و «ویم وندرس» WIM WENDERS، تنها شماری از این دسته کارگردان‌ها هستند که موتور اصلی در جلب سرمایه‌گذاری در فیلم و تضمین بیننده محسوب می‌شوند. علاوه بر آن، این دسته کارگردان‌ها مزیت برخورداری از تمامیت حقوق معنوی فیلم خود را به دوش می‌کشند. چرا که بر خلاف هالیوود، اینان از ابتدا بر روی فیلمنامه، انتخاب بازیگر و کادر فنی و مونتاژ نهایی و بالاخره حقوق معنوی فیلم مهر تأیید می‌زنند. بعضاً حتا در تهیه‌ی اثر، سرمایه‌گذاری می‌کنند و اگر فیلمنامه را نمی‌پسندند به بازنویسی آن اقدام می‌کنند. بیشتر کارگردان‌های اروپایی چون «رولاند یوفه» ROLAND JOFFE، «سستفان فریز» STEPHEN FREARS و «یا بیل فورسیث» BILL FORSYTH، در آمریکا، روح و معنویت خود را در سیستم هالیوود از دست داده‌اند. «کن لوچ» KEN LOACH که در ساخت فیلم‌های ارزشمندی در اروپا شرکت داشته است، خود را یک کارگردان اروپایی می‌داند و معتقد است که هرگز نمی‌توانسته فیلم پرارزشی چون «سرزمین و

آزادی» LAND AND FREEDOM را که برنده جوایز متعددی شده است، در آمریکا و با سرمایه‌ی هالیوود بسازد. او می‌گوید تحت هیچ شرایطی حاضر نیست روح و معنویت خود را به هالیوود بفروشد.

«ایستوان زابو» ISTVAN SZABO کارگردان برجسته‌ی اروپایی اهل مجارستان معتقد است که در اروپا نیازی به ستاره‌سازی سبک هالیوودی نیست. او می‌گوید:

«وقتی از خود می‌پرسم آیا فیلم قادر است چیزی را ارائه دهد که سایر هنرها از اظهار آن عاجزند و یا آن چیست که به هنر فیلم‌سازی خصلتی منحصر به فرد می‌دهد، باید همواره به خود پاسخ دهم که: تنها هنر تصاویر متحرک است که قادر است چهره‌ی انسانی زنده را نشان دهد. یعنی ما می‌توانیم در آینه‌ی چشم‌ها شاهد آیات پنهان روح و احساس بازیگران باشیم.»

فکر و نظر را که رابطه‌ی انسان با محیط پیرامونش می‌باشد، می‌توان با کلمات و جملات اظهار داشت. رابطه‌ی بین رنگ‌ها، سایه‌روشن و نور و تاریکی را می‌توان بر صفحه‌ی بوم نقاشی ترسیم کرد. انفجار عواطف یا آرامش احساسات را می‌توان به وسیله موسیقی ایجاد کرد. از طریق میمیک صورت، حرکت بدن و خلق تنش و نوآس (ظرافت‌های) بیانی می‌توان به بازیگری بر صحنه‌ی تأثیر پرداخت، اما فیلم جادویی دیگرست. جادویی که سایر هنرها از خلق آن عاجزند. در برابر یک جفت چشم ما در سالن سینما، تصاویر متحرک از طریق تغییر نور، تغییر می‌کنند و اظهار حس زنده‌ای در چهره‌ی زنده و متحرک به مثابه افکار و احساسات، مرتباً تغییر می‌کند یا در برابر دیگر چهره‌ها بر پرده، افکار و احساساتشان عکس‌العمل نشان می‌دهد.

اگر چه چهره‌ی زنده، آن راز یگانگی و بی‌همانندی سینماست، پس تصادفی نیست که تماشاگران سالن‌های نمایش نیز انتظاری جز دیدن چهره‌های واقعی را بر پرده‌ی سینما نداشته باشند. یک چهره‌ی سینمایی احساسات و افکار بینندگان فیلم را نمایندگی می‌کند. او به بیان آرزوها و رویاهای پنهان آن‌ها جان می‌بخشد. او چهره‌ای است که ما می‌توانیم و می‌خواهیم که بتوانیم خود را با او هویت بخشیم. این چهره‌ی زنده، اما چهره‌ی یک بازیگر یا استعداد و یک انسان بزرگ است. کسی است که دارای شخصیت و فردیت است. انسانی است که در برهه‌ای از زمان شور و اشتیاق، آرزوها و تمایلات مردم را در راستای تراز و تعادل با زندگی و طبیعت ابراز می‌دارد و بیننده‌ی فیلم او را باور می‌کند. این باور به ستاره بودن بازیگر یعنی باور به کسی که می‌تواند از درون جدال‌ها، تناقضات و

تأثرات دوره‌های معین زندگی و تاریخ سربلند بیرون آید و از این طریق به حمایت و دفاع از بیننده تأثیرگذار باشد. این چهره‌ها البته در خلال تاریخ سینما همواره در حال تغییر هستند. مردمان زمان‌های متفاوت، چهره‌ها و ستاره‌های متفاوتی را طلب کرده‌اند. زمانی «گرتا گابرو» یا «مرلین مونرو» بوده‌اند، زمانی دیگر «جین فاند» یا «فی دانووی»، «آنتونی پرکینز»، «داستین هوفمن» یا «رابرت دونرو» و باز زمانه تغییر کرده است. نوعی دیگر از این تراز و تعادل را در بیننده، ستارگانی چون «ژان پل بلوندو»، «مارچلو ماستروانی» و در زمانی و از نوعی دیگر «دپاردو» و امروز «آنتونی هاپکینز» عرضه و تأمین می‌کنند.

اخیراً در ماه دسامبر بر طبق روال همه ساله جایزه اروپایی «فلیکس» FELIX، که می‌توان آن را جایزه اسکار اروپایی نامید، توزیع گردید. سه بازیگر ارزشمند و نامدار اروپایی به عنوان بهترین ستاره‌های سینمای اروپا در سال ۱۹۹۶ به ترتیب زیر معرفی شدند و جوایز و دیپلم‌های افتخار خود را دریافت داشتند:

۱- خانم «امیلی واتسون» بازیگر خارق‌العاده فیلم «شکننده امواج» BREAKING THE WAVES به کارگردانی «کارس فون ترییر»، ۲- «آقای سریان مک که لسن» بازیگر توانمند تأثر انگلیس که در سال‌های گذشته بیشتر به سینما روی آورده است و در فیلم‌های «جک و سارا»، «امی فاستر» و فیلم زیبای «ریچارد سوم» درخشیده است، ۳- و بالاخره آقای «بن کینگزلی» برنده جایزه‌ی اسکار سال ۱۹۸۲ بخاطر فیلم «گانگی» و بازی هنرمندانه‌اش در فیلم «لیست شیندلر» به کارگردانی «استیون اسپیلبرگ»، فیلم «باگزی» به کارگردانی «وارن بیتی» و فیلم «مرگ و دختر» به کارگردانی «رومان پولانسکی».

در عین حال وقتی «جانی دپ» ستاره‌ی سینمای آمریکا با ده دقیقه تأخیر به محل برگزاری توزیع جوایز فیلم اروپایی وارد گردید، تقریباً جلسه بهم ریخت. سیل روزنامه‌نگاران و عکاسان بود که به سوی او سرازیر شد. و خانم واتسون و آقایان کینگزلی و مک‌که‌لن ستارگان برنده‌ی فیلم‌های اروپایی خیلی مؤدبانه از محل نشست خود ناظر این صحنه‌های تبلیغاتی بودند. لذا سوآلی که مطرح است این است که آیا ستاره‌ی آمریکایی چه جاذبه‌ای دارد که بازیگر اروپایی یا آسیایی یا ایرانی فاقد آن است؟ در این که «جانی دپ» می‌تواند هنریشه خوبی باشد یا هست حرفی نیست، اما آیا ستارگان سینمای آمریکا به همت تلاش خود و عشق واقعی مردم به

آن‌ها به ستاره‌ی در آسمان هنر سینما تبدیل می‌شوند یا آن که این ستارگان هم چون آدم‌های ماشینی محصول و دست‌پرورده‌ی کمپانی‌های بزرگ تولید و تبلیغ و دستگاه‌های عریض و طویل سمعی و بصری جهانی و یا حتی عاملان سازمان‌های خاصی مثلاً کمپانی بزرگ‌ها مذهبی اما در واقع مالی «ساینتولوژی» SCIENTOLOGY هستند؟ کدامیک؟ مگر بازیگرانی چون «تام کروز» و «جان تراولتا» اعضای رسمی به اصطلاح باند «مذهبی» ساینتولوژی نمی‌باشند؟ خوب پس ارزش واقعی بازیگر در سینما از کجا ناشی می‌شود؟ مگر اروپا ستارگان برجسته‌ای چون چارلی چاپلین، مارلین دیتریش، کاری گرانت، اینگرید برگمن، کاترین دونوو و یا ایزابل آجانی را که به همت تلاش فردی و به برکت آثاری که از خود بر جای گذاشته‌اند، به دنیای سینما عرضه نکرده است؟ یا مگر زنده‌یاد پرویز فتی‌زاده یا خانم سوسن تسلیمی ارزششان از ستارگان هالیوود کمتر است؟ این‌ها و بسیاری پرسش‌های دیگر ما را بر آن می‌دارد تا در ارتباط با ارزش بازیگر در سینما به تفکر و تعمق بپردازیم. آیا باید امروزه اتاق‌های نوجوانان ما با عکس‌های «براد پیت» و «جولیا روبرتز» تزئین شود؟ کی زمان آن خواهد رسید تا ما به فیلم‌های خود و سینمای خود باور بیآوریم و باور بیآوریم که بازیگران سینمای ما «مریض» نیستند، در قبال ستارگان هالیوود احساس «حقارت» ندارند، آنان امکان می‌خواهند تا خود را و هنر خود را نشان دهند!

اما از طرف دیگر ما شاهد هستیم که بلافاصله پس از هر تغییر و تحول بنیادی، تاریخی، سیاسی و اجتماعی، چهره یا چهره‌هایی را که ما دوست داریم، چهره‌هایی که احساسات و حالات ذهنی ما را بر پرده بیان یا بازی می‌کنند نیز عوض می‌شوند. بنابراین می‌توانیم نتیجه بگیریم که ظهور هر ستاره‌ی در عالم هنر فیلم و سینما، خود یک امر اینتولوژیک است، چرا که هنرمند بازیگر در واقع روح زمانه است. ستاره، قهرمان یک دوره‌ی تاریخی است و تنها مردم هستند که او را به مثابه قهرمان آن دوره‌ی تاریخی خاص می‌پذیرند و دوست می‌دارند. و او با نگاه ویژه خود، به زندگی به زمان و مکان جان می‌بخشد. او به فضای زمانه‌ی خود هویت و شخصیت می‌دهد. و در عین حال نمادی از آینده را ترسیم می‌کند. تنها کسی که تصویر مشخصی از زندگی و تاریخ دارد می‌تواند ستاره شود. کسی که به فلسفه و گونه‌ای اخلاق فردی و اجتماعی مجهز باشد تا مردم مایل باشند او را دنبال کنند. از طرف دیگر اگر ما اخلاق و فلسفه نداشته باشیم، ستاره نیز

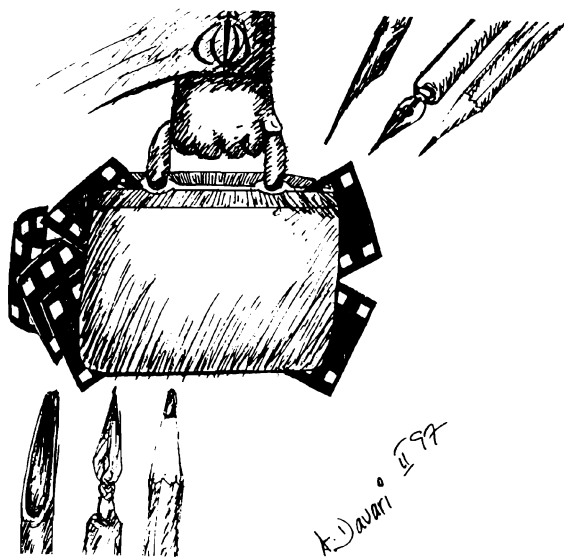
بگیرند نخواهیم داشت. زیرا که چیزی نیست تا به واقعه سمبولیزه (نمادین) کنیم. این سرنوشت اروپای بعد از جنگ جهانی و ایران پس از سقوط رژیم شاه است. با روی کار آمدن رژیم‌های دیکتاتوری هیتلر و استالین و عصر فساد و تباهی در اروپا و با ظهور دوران هژمونی بنیادگرایی مذهبی در ایران، تنها می‌شود داستان‌های شکست را تعریف کرد. تنها می‌شود قصه‌ی بازندگان را به تصویر کشید. تنها می‌شود بازیگر نقش‌های آدم‌هایی کوچک با زندگی‌های کوچک بود. ستاره، اما انسان برنده‌ای است، حتی اگر بر پرده‌ی سینما یا در عالم واقع بعید، در منظر اجتماع هنوز زنده و جاودانه است. امروز دیگر برای نوجوان اروپایی که از ترس بیکاری بر خود می‌لرزد و نوجوان ایرانی که هیچ آینده‌ای را در برابر خود نمی‌بیند، ارزش بازیگر سینما، ارزش یک قهرمان واقعی نیست و افسوس که تنها راه محتمل راه آمریکایی و رویای آمریکایی و «قهرمان» آمریکایی می‌بیند. چرا که بازیگر اروپایی، آفریقایی یا آسیایی امکان حضور و عرض اندام را در صحنه‌ی بازار رقابت فشرده‌ی بین‌المللی در برابر ستارگان و قهرمانان آمریکایی پیدا نمی‌کند و چه بسا ستاره‌های خاموش و گمنام باقی بماند. عصر برنامه‌های بزرگ و پیروزمندانه، سرآمده است. در این دوران پسامدن، ستارگان، بازیگران صحنه‌های مرگ، رفتارهای ناهنجار ضد اجتماعی و رویاهای نابود شدی انسانی هستند. افسوس! افسوس که دیگر ستاره‌ای نیست که بگوید: «پرواز را بخاطر بسیار، پرند مردنی است.»

مارس ۱۹۹۷

اطلاعیه

«مرکز تأثیر ایرانی هامبورگ» در نظر دارد دومین جشنواره‌ی تأثیر ایرانی را در شهر هامبورگ و به تاریخ سپتامبر ۱۹۹۷ با همکاری و همیاری گروه‌های تأثیری برگزار کند. بدینوسیله از علاقمندان و گروه‌های نمایشی دعوت می‌شود به منظور شرکت در جشنواره با تلفن ۰۴۰-۳۱۰۷۳۵ تماس بگیرید.

نحوه رفتار با صادرات سینمایی جمهوری اسلامی :



پذیرش ،
سکوت ،
رد ،
تحریم ؟

با نظرهایی از : پرویز لک ، جمیله ندایی ، عباس سماکار و عفت داداش پور

دوست کوشای من

از آن جا که در یک نظر خواهی همه گانی در شماره ۷ نشریه سینمای آزاد ، از خوانندگان خواسته ای در مورد « نحوه رفتار با صادرات سینمای جمهوری اسلامی » نظر بدهند ، تلاش می کنم آنچه را که در این زمینه مشغولیت ذهنی من است برایت بنویسم .

نخست آن که گمان می کنم واژه سینما در جمله ، ضرورت چندانی ندارد و اصولی تر است اگر گفته می شد « نحوه رفتار با صادرات جمهوری اسلامی » که می دانیم این صادرات امروز تنها به فیلم محدود نمی شود و قالی و باقالی را هم در برمی گیرد!

دوم این که در چهارچوب سیاست های پیش نهادی ، یعنی سکوت ، پذیرش ، رد و تحریم ، باز هم گمان من این است که جای روشن گری و تولید بهتر ، هر دو خالی ست . چرا که هم از این دو راه است که ما شهروندان « کشور خارج از کشور » * می توانیم ثابت نماییم از آن صادرات برنامه ریزی شده (چه فیلم باشد چه پیام آوران فرهنگی و چه قالی و باقالی) بی نیاز هستیم .

اما چرا روشن گری و چرا تولید محصولات مشابه (بسا ویژه گی های هنر و فرهنگ تبعیدی) ؟ می گویم روشن گری ، چرا که بدون توضیح هدفهای پنهانی جمهوری اسلامی که در پشت این صادرات برنامه ریزی شده قرار دارد ، مبارزه با آن امکان پذیر نیست . زمانی که روشن شد ، چرا هنرمندان داخل کشور در این ۱۰ سال گذشته حتا یک برنامه هم در پاکستان (که تعداد ایرانیان هم کم نیست) اجرا نکرده اند ، دیگر مشکل نیست متوجه بشویم چرا چپ و راست در کشورهایی رفت و آمد می کنند که اپوزیسیون فعال است !!

اما می گویم تولید محصولات مشابه هم زمان با این روشن گری ، چرا که نمی توانیم همه ی آن صادرات را (از فرهنگی و غیر فرهنگی) تحریم کنیم بدون آن که چیزی به جای آن ها پیش نهاد کرده باشیم .

شکی نیست که ما شهروندان « کشور خارج از کشور » امروز دیگر دریافته ایم که ماندگار هستیم ؛ در ایسن ماندگاری ، همه ی نیازها خودشان را نشان می دهند . اگر از بخش قالی و باقالی آن درز بگیریم (که گمان من این است نیازی حیاتی نیستند) آنچه مربوط می شود به فرآورده های فرهنگی و لازم است هم زمان با

تحریم صادرات رژیم ، خودمان تولیدشان کنیم . یک نگاه آماری به زمینه هایی که ما در آن ها بیشتر فعال بوده ایم (مانند چاپ نشریه و فصل نامه ها ، و برگزاری فستیوال های تئاتر) به خوبی نشان می دهد که رژیم جمهوری اسلامی در این زمینه ها چندان کوشا نبوده (و یا اگر هم بوده تجربه های موفق نداشته است) . اما مقابله با این مشکلات و هم چنین دیگر مشکلات ما شهروندان « کشور خارج از کشور » به شکل های پراکنده که هر کس خر خود را براند ، عملی نخواهد بود . به اعتقاد من تنها از راه تشکیل یک « کمیسیون بررسی مشکلات ایرانیان در خارج از کشور » است که می توان حداقل به طرح مشکل پرداخت تا زمینه های حل آن فراهم آید .

به امید آن روز

پرویز لک

۱۵ آوریل ۱۹۹۷

* اصطلاح « کشور خارج از کشور » را از اسماعیل نوری علا اقتباس کردم که آن را در مقاله ای به همین نام در بویشرگان شماره ۱۰ بکار برده است .

مشکل بزرگ

در مورد بایکوت فیلم‌های ایرانی در غربت، با مشکل بزرگی سروکار داریم. از یک طرف مایلیم فیلم‌های هم‌کارانمان را ببینیم، از طرف دیگر با استقبال از فیلم‌های ایرانی، این امکان را به حکومت و سیاست‌گزاران فرهنگی جمهوری اسلامی می‌دهیم که با بوق و کرنا از پیروزی عقاید و ایدئولوژی خودشان در جهان مفتخر شوند. نکته دیگر این‌که، تهیه‌کنندگان و فیلم‌سازان در پخش فیلم‌شان هیچ‌گونه قدرت تصمیم‌گیری ندارند و منافع مالی نمایش این فیلم‌ها نصیب مافیای مذهبی و دست‌اندرکاران حکومت تخریب می‌شود. دیگر این‌که امید فیلم‌سازان برای افشاکاری شرایط وخیم و سخت فیلم‌سازی در ایران به باد می‌رود، چون نه تنها خودشان حضور ندارند، بلکه معمولاً کسانی انتخاب می‌شوند که مدافع نظریات ضد انسانی رژیم هستند. و همه جا وانمود می‌شود که فیلم‌سازان ایرانی در آزادی کامل، قصه، گروه، نحوه تفکر و کارشان را انتخاب کرده‌اند.

جمیله ندائی

چگونه می‌توان با صادرات سینمایی جمهوری اسلامی ایران برخورد کرد؟

این موضوع تاکنون برخوردی متفاوتی را در خارج کشور به وجود آورده و گاهی نیز توهم‌هایی را برانگیخته است.

واقعیت این است که ایرانیان مقیم خارج کشور به دیدن فیلم‌های ایرانی نیاز دارند و نمایش این فیلم‌ها در بسیاری موارد توجه و علاقه جمعی بزرگی از آن‌ها را برمی‌انگیزد، و به ویژه برای بسیاری از ایرانیانی که امکان بازگشت به میهن خود را ندارند، دیدن فضا و موقعیت مردم ایران از طریق این فیلم‌ها و هم‌چنین دیدن خلاقیت‌های سینمای ایران، انگیزه محکمی برای استقبال از این نمایش‌ها به شمار می‌آید. تا این‌جا موضوع کاملاً انسانی است و بنابراین هر کس هم حق دارد این فیلم‌ها را نمایش بدهد و مردم هم خیلی ساده به دیدن آن‌ها می‌روند و هیچ‌کس نمی‌تواند اصولاً با نمایش فیلم و یا هر حرکت فرهنگی دیگر مخالف باشد. تا چند سال پیش هم، اگر کسی همت می‌کرد و نمایش برخی از آثار ارزشمند سینمای ایران را در خارج کشور سازمان می‌داد، بسیاری از مشتاقان نیز از آن استقبال می‌کردند.

اما از وقتی جمهوری اسلامی خود مشخصاً در این مورد شروع به برنامه‌ریزی و سازماندهی کرد، موضوع صورت دیگری به خود گرفت و بسیاری از فعالین سیاسی مخالف رژیم در خارج کشور، شروع به موضع‌گیری در مقابل این هجوم فرهنگی و در واقع توطئه‌ی تازه رژیم کردند.

اصل موضوع از این قرار است که مشخصاً از ۳-۴ سال پیش به این طرف، علایم بسیاری دیده شد که نشان می‌داد جمهوری اسلامی ایران، با سوء استفاده از نیاز ایرانیان خارج کشور به فیلم‌های ایرانی، دست به اقدامات حساب‌شده‌ای به شرح زیر زده است:

۱- سازمانی تأسیس شده است که مرکز آن در هامبورگ قرار دارد و توسط آن تمامی فیلم‌های ایرانی‌ای که اجازه «پخش در خارج کشور» را دارند، در کاست‌های ویدیویی و نوار فیلم، آماده‌ی پخش در سراسر اروپا و آمریکا می‌شود. این سازمان وابسته به بنیاد فارابی در ایران است و توسط همین بنیاد، سازماندهی و تغذیه مالی و تبلیغاتی می‌شود.

۲- این سازمان از یک سو، با استفاده از «کانال‌های آزاد تلویزیونی» (OFFENE KANAL) به پخش این فیلم‌ها می‌پردازد و از سوی دیگر نمایش این فیلم‌ها را به صورت مشخص در مساجد و مکان‌هایی که توسط حزب‌اللهی‌های دیگر کشورها می‌تواند در اختیارش قرار گیرد به پیش می‌برد.

۳- این سازمان می‌کوشد این فیلم‌ها را در انجمن‌های فرهنگی خارج کشور و محل‌های رفت و آمد نیروهای مخالف رژیم نیز به نمایش درآورد. اما از آنجا که خود نیروی لازم برای این کار را ندارد، از برخی ایرانیانی استفاده می‌کند که یا به ایران رفت و آمد دارند، یا فرضاً اگر هم ظاهراً هنوز جزو مخالفین رژیم و پناهنده‌ی یک کشور دیگرند، بنا به دلایل «مادی و معنوی» هم‌کاری با جمهوری اسلامی در زمینه‌ی «فعالیت‌های فرهنگی و نمایش فیلم» را گناه نمی‌دانند.

هدف از این حرکت‌های «نمایشی» جمهوری اسلامی نیز روشن است:

طبق اسنادی که تاکنون در «مجله سینمای آزاد» منتشر شده است، جمهوری اسلامی تا به حال کوشیده است در سه زمینه از نمایش این فیلم‌ها سود ببرد:

۱- اصولاً فعالیت‌های فرهنگی و به ویژه نمایش فیلم می‌تواند سوء ظن موجود در افکار عمومی غربی، مبنی بر تروریست بودن رژیم جمهوری اسلامی را برطرف کند؛ زیرا مطابق تصور عمومی، رژیمی که تروریست باشد برای مخالفان خود در خارج کشور فیلم نمایش نمی‌دهد. این حرکت فرهنگی، هم‌چنین می‌تواند از سوی دولت‌مردان غربی، به ویژه

وزارت امور خارجه آلمان در مورد توجیه سیاست «گفتگوی انتقاد آمیز»ش با جمهوری اسلامی مورد استفاده قرار گیرد. در ضمن، فیلم‌هایی که برای نمایش در خارج کشور انتخاب می‌شود عمدتاً از آن دسته فیلم‌هایی‌ست که توسط هنرمندان پیشرو ایرانی تهیه می‌شود که حتی در خود کشور اجازه نمایش آن موجود نیست. از این رو نیز، نمایش این فیلم‌ها در خارج کشور می‌تواند تصور سانسورگر بودن رژیم جمهوری اسلامی ایران را در افکار عمومی غربی زایل سازد.

۲- جمهوری اسلامی می‌کوشد با تبلیغات پیرامون این فعالیت‌ها در ایران، جو مناسبی نیز برای خود در داخل کشور پدید آورد و به این وسیله قدرت و نفوذ خود در خارج کشور و در میان نیروهای مخالف رژیم را نشان بدهد.

۳- نمایش این فیلم‌ها در انجمن‌های ایرانی مخالف رژیم، توسط برخی از ایرانیان «همکار» نیز حداقل منجر به نتایج زیر می‌شود:

الف- از بین رفتن تابوی همکاری با رژیم جمهوری اسلامی ایران،

ب- شناسایی عناصر فعال مخالف رژیم در انجمن‌های فرهنگی خارج کشور توسط همین «همکاران»،

ج- و در دراز مدت، ایجاد تشکل‌های فرهنگی «بی‌خطر» در خارج از کشور برای استفاده از ایرانیانی که به ایران رفت و آمد می‌کنند و «خطرناک» جلوه دادن انجمن‌های مخالف رژیم و منزوی کردن آن‌ها.

به این ترتیب، دیگر موضوع در محدوده‌ی ساده‌ی صدور فیلم و فعالیت فرهنگی باقی نمی‌ماند و برگزاری نمایش‌های فیلم در رابطه با این مرکز جاسوسی رژیم در خارج کشور (چه این رابطه مستقیم باشد چه غیر مستقیم)، امری مترقی و در سوی مبارزه با رژیم فرهنگ ستیز جمهوری اسلامی ایران به شمار نمی‌آید.

با همین حساب ساده، می‌توان به آسانی خط همکاران جمهوری اسلامی را از فرهنگ‌ورزان مخالف رژیم در خارج از کشور جدا کرد و در همه‌ی زمینه‌ها دست به افشای بند و بست آشکار و پنهان و نتایج سیاسی فاجعه‌بار این روابط زد. به گمان من هر کس که دلش برای آزادی می‌تپد، وظیفه دارد در مقابل توطئه‌های جمهوری اسلامی هر کاری که از دستش برمی‌آید بکند، و حتا اگر این کار، محدود به شرکت نکردن در جلسات نمایش فیلمی باشد که توسط هم‌کاران ریز و درشت رژیم برگزار می‌شود، از آن دریغ نداشته باشد.

چندی پیش ایرانیان فعال سیاسی مقیم هانور، در یک اقدام مشترک، به استفاده‌ی جمهوری اسلامی ایران از کانال تلویزیونی آزاد این شهر (OFFENE KANAL)، اعتراض کردند.

دلایلی که آن‌ها عنوان کردند بقدری مستدل بود که مسئولین این کانال تلویزیونی ناچار شدند آن را بپذیرند و به این ترتیب، برنامه رژیم جمهوری اسلامی ایران دیگر از این کانال پخش نشود. این اقدام بجا و هشیارانه نیز، می‌تواند از سوی تمام ایرانیانی که با سوء استفاده‌ی رژیم از کانال تلویزیونی شهرشان روبرو هستند تکرار شود تا دست جمهوری اسلامی، حداقل در اروپا از استفاده از امکاناتی که قانوناً فقط متعلق به مردم است کوتاه شود.

از سوی دیگر، نمی‌توان نسبت به نیاز ایرانیان مقیم خارج کشور در رابطه با دیدن فیلم‌های ایرانی بی‌اعتنا ماند. شایسته است که «کانون سینماگران ایران در تبعید»، «سینمای آزاد» و یا هر نهاد دیگری که در رابطه‌ی واقعی با آزادی و فرهنگ فعالیت می‌کند، با استفاده از امکانات خود و بدون رابطه با مرکز جاسوسی رژیم در هامبورگ، فیلم‌های ایرانی را تهیه کند و با «نام و مشخصات خود» به نمایش بگذارد، تا هم مانع هجوم تبلیغاتی جمهوری اسلامی شود و هم به نیاز هم‌وطنان خود در خارج از کشور پاسخ دهد. البته باید به این امر توجه داشت که این نهادها، معمولاً توان آن را ندارند که نسخه‌ای از نوار فیلم این آثار سینمایی را فراهم آورند و حداکثر می‌توانند به نمایش کپی ویدیویی بسپردازند؛ و حتماً هم‌وطنان ما در خارج از کشور می‌توانند به دلیل مبارزه با «توطئه‌های جمهوری اسلامی» به کیفیت پایین این نمایش‌های ویدیویی بسنده کنند.

عباس سماکار

شیوه‌ای دیگر

صدور آثار سینمایی جمهوری اسلامی به خارج از کشور، در اصل بخشی از اشکال دیگر صدور فرهنگی - سیاسی رژیم به جامعه‌ی برون مرزی، با انواع متنوع آن است. اهداف اصلی و اساسی صادرات سینمایی رژیم، بر محور چهار هدف اصلی در گردش است:

- ۱- چهره‌آرایی جهت دریافت جواز ورود به جامعه‌ی بین‌المللی
- ۲- خنثی‌سازی حرکات مخالفین و دگراندیشان
- ۳- تزریق فرهنگ خودی به ایرانیانی که تحت تأثیر فرهنگ غرب از قدرت و باورهای تخریب‌گونه فاصله‌ی بیشتر می‌گیرند.
- ۴- ایجاد روحیه‌ی همبستگی و تقویت تفکر اسلام دولتی و کم‌رنگی یا بیرنگ ساختن برخی و تبدیل آنان به عناصر خودی جهت بهره‌برداری

در اهداف فرهنگی - سیاسی شاید هیچ کدام از عناصر قدرت در سینمای جمهوری اسلامی تا کنون اهداف نامبرده را همانند آقای «مهندس ضرامی»، معاون حقوقی و مجلس وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی به درستی و آشکار اظهار نداشته است: «ایجاد تسهیلات در زمینه‌ی صدور کالاهای فرهنگی، مرتفع نمودن تنگناها در ایمنی خصوص و تزریق فرهنگ خودی به کسانی که در زیر بمباران فرهنگ بیگانه قرار گرفته‌اند، هم حصارهای درونی دژ فرهنگی را استحکام می‌بخشد، و هم زمینه تعمیم تبلیغ و گسترش فرهنگ جامعه‌ی خود را توسط عناصر خودی در خارج از مرزها فراهم می‌آورد. امروز ما از طریق گسیل چند کارگزار فرهنگی به خارج از کشور، آن هم با هزینه‌های سنگین ارزی تنها می‌توانیم مقادیری تعارفات فرهنگی را صادر کنیم. در حالیکه وجود هزاران ایرانی تشنه‌ی فرهنگ خویش که هم‌آزمی‌ی با فرهنگ بیگانه را تجربه کرده‌اند می‌تواند راه دشوار رسوخ در فرهنگ بیگانه را نیز؛ هموار سازد. آن چه که می‌تواند در شرایط کنونی مؤثر واقع شود سعه صدر در نگرش جنبه‌های فرهنگی برون مرزی است. با تنگ‌نظری، عدم انسجام و نیز فعالیت‌های فردی، این زمینه هم‌چنان مسدود خواهد ماند» (۲۸۱۲ مجله‌ی فرهنگ و سینما).

عیان است که استبداد و اقتدار، جهت اجرای طرح‌های مورد نظر، بازوانی بلند در کشورهای گوناگون دارد. هم اکتسون در اروپا و آمریکا و کانادا، کانون‌های فرهنگی، انجمن‌های هنری، شبکه‌های تلویزیونی متعدد، فرستنده‌های رادیویی، نشریات رنگارنگ، آموزشگاه‌ها و مدارس فارسی زبان وابسته، کتاب‌فروشی‌ها و کتاب‌خانه‌ها، چهره‌های خوشنام فرهنگی و هنری و شخصیت‌های سیاسی از اپوزیسیون برون مرزی با امکانات وسیع مالی و معنوی از مدت‌ها پیش، راه‌گشای برنامه‌های استبداد و ارتجاع بوده و هر روز نیز، با طولانی شدن اقامت در غربت و آوارگی و گشوده شدن راه رفت و بازگشت، بر تعداد این ارگان‌های ترویج و توسعه‌ی آرمان‌های استبداد افزوده می‌شود. اینان با ایجاد تسهیلات در زمینه‌ی صدور کالاهای فرهنگی، و مرتفع نمودن تنگناها در خارج از کشور جهت «تزریق فرهنگ خودی»، دانسته یا ندانسته نقش مهمی در پیش‌برد اهداف استبداد بازی می‌کنند. پاره‌ای از این کانون‌ها که برخی‌شان در موارد خاص ناگهان یک شبه می‌رویند و پس بعد از پایان برگزاری جشنواره‌های فیلم برجسته می‌شوند، بی‌آن که نام و نشانی از بانیان اصلی آن برده شود، صرف نظر از تبلیغ و تعمیم و گسترش فرهنگی استبداد و ارتجاع با دریافت دستور از

درون، به کارشکنی در محافل ایرانیان تبعیدی پرداخته و افراد و گروه‌های وابسته به آنان از پرکنندگان اصلی سالن‌های فستیوال‌های فیلم و کنسرت‌هایی هستند که از سوی ضدفرهنگ در خارج برگزار می‌گردد. نمونه‌ی کاملاً روشن آن را می‌توان در برنامه‌های فارسی فستیوال وین مشاهده کرد:

در سال ۱۹۸۷، هنگامی که در سینمای «کوسموس» شهر وین، هفته فیلم دهه‌ی فجر از سوی «پخش فرهنگی سفارت رژیم» جهت هشتمین سال تأسیس رژیم ارتجاع برگزار گردید، با اعتراض بخشی از نیروهای مترقی اپوزیسیون روبرو شد. در این اعتراض که منجر به درگیری و زخمی شدن عده‌ای منجمه سه زن گردید، بیش از صد تن از نیروهای مخالف در طول یک هفته در مقابل سینما دست به اعتراض و تظاهرات و پخش اعلامیه و تحریم فیلم‌های صادراتی استبداد زدند. عده‌ی کمی از رفتن به سینما خودداری نمودند. در عوض، واحدهای پلیس اتریش، تظاهرکنندگان را به محاصره در آوردند و حتا در مواردی معترضین مورد ضرب و شتم عناصر وابسته به رژیم قرار گرفتند.

در سال ۱۹۹۱ رژیم بار دیگر هفته‌ی فیلمی به اسم بنیاد فارابی و سپس به نام برگزارکننده‌ی زیر عنوان «پیرانیا» انجمن مستقل فیلم و تأثیر - وین (از همان انجمن‌های «یک‌بار مصرفی» که فقط یک بار برای برگزاری فستیوال قد علم می‌کنند، بی‌آن که پایه‌گذاران‌اش معلوم و مشخص گردند)، راه انداخت. در سال ۱۹۹۴ بار دیگر نمایش فیلم‌های مستند از جمله «پناهنده - مهاجرت افغانه به جنوب خراسان و تخریب منابع طبیعی جنوب خراسان» به کارگردانی پیروز کلاتری توسط بنیاد فارابی و «مرکز اشاعه‌ی ایران‌شناسی - بخش فیلم» برگزار گردید. که باز هم مورد اعتراض و رد و تحریم از سوی نیروهای مخالف روبرو گشت. بار دیگر در سال ۱۹۹۵ فیلم «زینت» ساخته‌ی آقای مختاری با اعتراض نیروهای دمکرات و افشاگری مواجه گردید. اوج مخالفت‌ها در هنگام برگزاری فستیوال ویناله ۱۹۹۶ در وین بود. اعتراض‌کنندگان اجازه‌ی ورود به سینما را نیافتند و با پخش اعلامیه مسئولیت ویناله را متهم به عوام‌فریبی سیاسی کردند. آنان با دادن اطلاعات و ارائه اسناد و پخش اعلامیه‌هایی به فارسی و آلمانی و گذاشتن میز اطلاعاتی برای تحریم فستیوال، کوشیدند تا مانع ورود تماشاگران به سینما گردند. اما نتیجه چه بود؟ «منوعیت کامل فعالیت در مقابل سینمای مترو» و دریافت نامه‌ای با متن زیر: «در طول جشنواره وین قبل از شروع نمایش فیلم‌های ایرانی در سینماهای اورانیا و مترو، اطلاعیه‌ای از طرف شورای دفاع از مبارزات

خلق‌های ایرانی پخش گردید، که در آن جشنواره به عنوان «مجمعی تبلیغاتی» در خدمت دیکتاتورها و شکنجه‌گران فکری مورد حمله قرار گرفته است. بهرام بیضایی و مخملباف فیلم‌سازان منتقدی هستند که جشنواره فرصتی در اختیار آن‌ها قرار داده است تا کارهایشان را به نمایش بگذارند... فیلم «سلام سینما» ی مخملباف که در برنامه‌ی جشنواره قرار گرفته به هیچ‌وجه یک فیلم تبلیغی نیست، به اضافه این‌که «زمان عاشقی» و «شبهای زاینده رود» هم در ایران و هم در خارج ممنوع می‌باشد. «جشنواره فیلم» خود را مکانی برای برخورد انتقادی با جهان‌بینی‌های مختلف می‌داند ولی ابداً محلی برای عوام‌فریبی سیاسی نیست.

مختصر اشاره‌ای که در بالا به کارکرد استبداد در صادرات سینمایی و اتخاذ شیوه‌های متعددی چون رد، تحریم، عدم پذیرش، پخش اعلامیه، افشاگری به طرق مختلف در مقابله و مبارزه از سوی مخالفان گردید، نشانگر این است که رد یا تحریم و افشاگری راه‌گشای مقابله با صدور آثار سینمایی استبداد و اقتدار نیست. استفاده از شیوه‌های قهر و زور نیز، در دنیای متمدن امروزی مردود و خود نوعی رفتار ضد فرهنگی محسوب می‌شود.

واقعیت این است که نه فاشیسم مذهبی حاکم از چهره‌آرایی در مجامع بین‌المللی دست خواهد کشید، نه کارگزاران و مروجان ارتجاع از منافع فردی و جمعی، و نه می‌توان تشنگان دین فیلم در غربت را از رفتن به جشنواره‌ها و festiوال‌های فیلم‌های فارسی بازداشت. اگر

شیوه‌های رد و تحریم، مؤثر بود، تا کنون با وجود صدها واکنش و اعتراض و افشاگری که در کشورهای مختلف به انعام و اشکال گوناگون توسط اپوزیسیون هنری- فرهنگی برون مرزی انجام گرفته می‌بایست این شیوه‌ها که کارساز می‌شد. حال آن‌که (غیر از پاره‌ای موارد) نه تنها از میزان صادرات فرهنگی استبداد کاسته نشده، بلکه بر جلوه‌های گوناگون آن افزوده شده است.

به عقیده‌ی من مشکل اساسی ما نزد خود ماست؛ در این است که حداقتل ایرانیان برون مرزی در برابر سینمای ایران در تبعید، احساس تعهد و مسئولیت بیشتر نسایند. مهاجران و تبعیدیان موظف و مسئول هستند بخشی از امکانات مالی و معنوی خود را در کشورهای مختلف در اختیار هنرمندان تبعیدی قرار دهند. سینمای ایران در تبعید با برگزاری چند جشنواره در اروپا نشان داد که در هوایی تازه و گریزان از خفقان، در درون مرزهای نسبتاً امن می‌تواند آثاری باارزش و ماندگار با دستانی هر چند خالی ارائه دهد. فقط با حمایت و پشتیبانی همه جانبه از سینمای ایران در تبعید و تأثر و ترانه‌سازان است که می‌توان امیدوار به مقاومت در برابر صادرات فرهنگی استبداد گردید. زمانی که برون‌مرزبان تمام صفحات روزنامه‌ها و بخش‌های مهمی از گزارش‌های رادیویی، تلویزیونی و حتا نقدهای سینمایی را اختصاص به تعریف و تمجید از فیلم‌های صادراتی جمهوری اسلامی می‌دهند، زمانی که سرمایه‌داران «علاقه‌مند به سینما» حاضر به اندک حمایت مالی از سینمای ایران در

تبعید در ساختن فیلم‌ها نیستند، زمانی که عده‌ای حتا از خریدن یک بلیط به بهانه‌های مختلف در جشنواره‌ها و تأثر و کنسرت‌های تبعیدی پرهیز می‌کنند، یا از خریدن یک جلد کتاب یا مجله و آلبوم‌نشان نشریات هنری در خارج سر باز می‌زنند، هنگامی که مجرب‌ترین فیلم‌سازان به علت مشکلات مالی امکان تولید فیلم‌نامه‌های خود را نمی‌یابند و در صورت امکان تولید، امکانات نمایش آن را در کشورهای دیگر نمی‌توانند فراهم سازند و اساساً امکان عرضه‌ی تولیدات خود را در بازارهای جهانی و رقابت‌های بین‌المللی ندارند؛ حتا اگر شیوه‌های «رد» و «تحریم» در مقابله با صادرات سینمایی استبداد مؤثر واقع گردد، باز هم در این سو یک فضای خالی در غربت خواهیم داشت.

من نه شیوه سکوت و پذیرش را در مقابله با صادرات سینمای جمهوری اسلامی جایز می‌دانم و نه شیوه‌ی رد و تحریم را بی‌اثر. اما همبستگی هنرمندان و روشن‌فکران در زمینه‌ی حمایت و تقویت مادی و معنوی سینمای ایرانی در تبعید را مؤثرتر می‌دانم. ضد فرهنگ با اتخاذ سیاست‌های غلط و سرکوب و سانسور و اختناق در چنبره‌ی تنگنای مختلف داخلی در زمینه‌ی سینما به بن بست رسیده است. به عبارت روشن‌تر، خودش، خودش را رد کرده است و نیازی به رد مجدد ندارد.

عفت داداش پور

فرم اشتراک

من (نام خانوادگی به فارسی و حروف بزرگ لاتین)

خواستار اشتراک مجله سینمای آزاد از شماره برای یک سال هستم.

خواستار اشتراک همت عالی سینمای آزاد از شماره برای یک سال هستم و مبلغ پرداخت کرده‌ام.

نشانی من (با حروف بزرگ لاتین):

.....

.....

تلفن: فاکس:

بهای اشتراک را می‌توانید با حواله بانکی، تمبر یا نقدا بپردازید و یا به حساب بانکی ما واریز کنید.

بهای اشتراک یک ساله (شش شماره): برای اروپا ۲۵ مارک، کشورهای دیگر معادل ۳۵ مارک

Cinema-ye Azad e.V.
Postfach 10 05 25
66005 Saarbrücken / Germany

Deutsche Bank Saar
Kontonr. 0186213
BLZ : 590 700 70

زیر ذره بین



فرمان شفاهی برای سانسور زوزه گرگ در فیلم گبه

... گبه در داخل نیز به رغم بحث‌انگیز بودن آثار اخیر مخملباف که همواره دو دسته مخالفان و موافقان سرسخت داشته، گبه بیش‌تر، نظرهای موافق را برانگیخت و دست کم در این مورد، اغلب مخالفان ترجیح دادند سکوت کنند تا نوبت نون و گلگون برسد! اما پدیده شدن گبه، جدا از موفقیت‌های برون‌مرزی‌اش، بیش‌تر به جهت موفقیت‌آمیز بودن نمایش آن در داخل بود. نسخه ۷۱ دقیقه‌ای فیلم در پنج سینمای تهران روی پرده رفت و به دلیل فروش خوبش، چندی بعد یک سینمای دیگر هم به آن‌ها اضافه شد. ابتدا گفته می‌شد یکی از دلایلی که برای عدم نمایش فیلم عنوان شده، همین زمان کوتاه آن است، زیرا آیین‌نامه مربوطه، فیلم‌های بالای ۷۵ دقیقه را به عنوان فیلم سینمایی به رسمیت می‌شناسد. زمانی گفته شد که به فراوانی صدای گرگ در فیلم ایراد گرفته شده و در اصلاحیه‌ای شفاهی حکم به «تعدیل» زوزه‌ها داده شده است.

مجله فیلم شماره ۲۰۱

حلول روح کودکی در آخوندهای آینده

در مدرسه سید قلیچ ایشان (فرشاد فداییان) یکی دیگر از فیلم‌های زیبای این مجموعه است. هر تصویر فیلم، نشان از سلیقه فیلمساز (و فیلمبردار) در کادربندی و نورپردازی و انتخاب زاویه مناسب دارد و کار فیلمسازی بر روی صدای فیلم نیز درخشان است. هیچ نمای بی حساب و

کتابی در فیلم نیست. تصویرهای پرکنتراست فیلم در مدرسه سیدقلیچ بسیار گویاست و اوج فیلم و صحنه‌های عزیمت نوجوانان طلبه برای رفتن به خانه - پس از پایان دوره آموزشی - است که یک به یک یا چندتایی با هم، رها از هر قید و بندی، به خوی کودکی خود رجوع می‌کنند و در دل طبیعت، به بازی و گشت و گذار می‌پردازند.

از مجموعه کودکان سرزمین ایران - مجله فیلم شماره ۲۰۱

داریوش مهرجویی، عباس کیارستمی،

مسعود کیمیایی، عزت الله انتظامی

در مراسم

بیعت جدید با امام قدیم

مرقد مطهر حضرت امام خمینی «ره» و مزار شهدای گرانقدر انقلاب اسلامی پنجشنبه هفته گذشته شاهد دیدار راهیان عرصه فرهنگ و هنر اسلامی بود. سینماگران، مسئولان و دست‌اندرکاران پانزدهمین جشنواره بین‌المللی فیلم فجر، یکدل و همزبان به بهشت زهرا رفتند تا بار دیگر ندای استواری بر ارزش‌های اسلامی و آرمان‌های رهبر فقید انقلاب اسلامی را فریاد کنند.

این مراسم با حضور مهندس عزت‌الله ضرغامی، معاون امور سینمایی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سردار رحیم صفوی، قائم مقام فرماندهی کل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و حسن اسلامی مهر، دبیر پانزدهمین جشنواره فیلم فجر و مدیران و مسئولان امور سینمایی و جمعی کثیری از سینماگران و خبرنگاران رسانه‌های گروهی برگزار شد.

قابل ذکر است که در میان شرکت‌کنندگان این مراسم هنرمندانی چون سیف‌الله داد، احمدرضا درویش، عباس کیارستمی، محسن محسنی نسب، مسعود کیمیایی، داریوش مهرجویی، عزت‌الله انتظامی، جمشید مشایخی، داریوش ارجمند، خسرو شکیبایی، جلیل فرجاد، محمد کاسبی و رضا کرم‌رضایی، پرویز پرستویی و نیکو خردمند، پروین سلیمانی، شهلا ریاحی، اتنه فقیه نصیری، مهرانه مهین‌ترابی، فاطمه گودرزی و ... حضور داشتند. هنرمندان زائر در آغاز در حرم مطهر حضرت امام (ره) حاضر شدند و با تثار دسته‌های گل و قرائت فاتحه نسبت به بنیانگذار جمهوری اسلامی و فرزند برومندش ادای احترام کردند. شرکت‌کنندگان در این بازدید در ادامه بر سر مزار شهدای انقلاب اسلامی و جنگ تحمیلی، به ویژه هنرمندان شهید ایران اسلامی حاضر شدند و با گرامی‌داشت میارزات آنان برای تثبیت ارزش‌های فرهنگ اسلامی، بر تداوم راه آنان تاکید کردند.

... سپس حاج صادق آهنگران در جمع شرکت‌کنندگان در این برنامه حاضر شد و نوحه‌سرایی کرد.

... مهندس عزت‌الله ضرغامی حضور هنرمندان سینمای ایران را بر سر مزار رهبر فقید انقلاب اسلامی نشانه تجدید بیعت هنرمندان با آرمان‌های امام راحل دانست و یادآور شد که حضرت امام خمینی (ره) در چنین ایامی در چنین مکانی در نخستین سخنرانی تاریخی در ایران فرمودند که «ما با سینما مخالف نیستیم، ما با فحشا مخالفیم». خدا را شاکریم که اینک پس از گذشت ۱۸ سال از زمان حضور حضرت امام در این مکان و سخن ایشان درباره سینما، هنرمندان سینما در مسیر آرمان‌های حضرت امام و مقام معظم رهبری گام برمی‌دارند.

هفته‌نامه بشیر. اسفند ۷۵ - شماره ۲۶۵



سرانجام فیلم تختی و رژیم قلد

به روایت بابک تختی

اگر تختی بود، چه می کرد؟

«این برای پسر تختی خیلی تند است»

منظور همان مطلبی بود که برای این شماره نوشته بودم، که سراسر گلایه از تهیه کنندگان بود، که تندش دانستند و من آن را در امتداد این داوری می دانم که:

«اگر تختی بود، چه می کرد؟»

منی دانم تختی با تختی این فکر حضور داشت که با من؟ اگر تختی این بود یا آن، راست بود یا چپ، تختی بود و کسی به تختی بودنش شک نداشت؛ اما پسرش باید مظهر تختی ای می بود که در ذهن مردم است، تختی ای که در اوج بود، و قلعه های خوبی با او تعریف شده، دست کم امروز، که من نگاه می کنم. اگر نانت به فلان شرکت خارجی حواله شده باشد که کارزار است: «او که ملی بود و مردمی، حالا چرا باید یک شرکت خارجی؟» اگر به جست و جوی چند قرانی خواستی در شرکت داخلی ماندگار شوی باز هم همین است: «ایرانی علاقه مند به اوست؛ چه طور نه پستی و نه مقامی؟»

دیگر، اگر خواستی گریه کنی می توانی؟ یا اگر خواستی بخندی؟ من که نمی دانم چه چیز را باید عریان نشان دهم و چه چیز را پنهان کنم. البته تکلیف روشن است:

«لو چه می کرد؟»

اما او که یک نفر نیست. او خورد رفت و چهاردیواری خانه را تا حد و حدود این مرز و بوم گسترش داد و ملتی شد. با تمام اقوام و با تمام کیش ها. و امروز بی نهایتی است که در قالب تن آدمی نمی گنجد. می دانم نگرانی آنانی که دوستش می دارند، از چیست، آن نگرانی، نگرانی خودم نیز هست. و برایم پر با ارزش؛ زیرا شیفته اش هستم، تنها به خاطر همین ویژگی؛ او هم پسر تحسین برانگیزم بود و هم آبروی ملتی که من نیز از آنانم. اگر تختی روزی در گوشت و پوستی بوده، حتماً از همان جنسی بوده که ما امروز هستیم. حتماً روزی او هم عصبانی شده، حتماً او هم روزی غش غش خنده سر داده. اما این که چه شده که این ها را ندیده اند یا ندیده اش گرفتند، بحثی است مفصل؛ و البته باب فیلم فقط همین را بگویم که میان این دو، مردم و تختی، اتفاقی افتاده که او را مطلقش کرده اند. این اتفاق را عشق دانستم. یعنی این گیرش و دهش عاشقانه، به گونه ای بود که تختی همه اش شد حُسن. یک پارچه و یک دست. به گمانم او یک چیزش حسن به تمامی بود، آن هم عشقش به مردم. و مردم به یاس همین عشق، همه خویی ها را پیشکشش کردند که چون قدیس پرستینی شد. این سوای از تختی، شرافت مردمی است که در این دنیای پول و شهرت، هنوز رشک انگیزترین عواطف بشری را در خود زنده نگاه داشته اند. ...

تختی - نمی دانم چه بگویش، آدم، قرشته - اما هر چه بود دو سویه بود. یکی مردی افسانه ای. به طبع همین نمی توان در دهان تختی کلماتی گذاشت که مرحوم حاتمی به آن شهره بود. چرا که هستند بسیاری که هنوز ظنین گرایش را به خاطر دارند و می دانند زیباترین حرفش همان «من به مردم تعظیم می کنم» بود. بیشتر آثار مرحوم حاتمی با همه ویژگی هایش، بار غرابت دارد. دور است. هر چه هست و رخ داده، مال دیروز است؛ امروز نیست. ...

دل می خواهد نزدیکش ببینم. فیلمنامه را که خوانده ام؛ از روی نشانه های دیگر به داوری نشسته ام که می تواند پیر بیراه باشد، اما به گمانم مرحوم حاتمی با آن سبک و سیاق، بیشتر مناسب روایت دوران قاجار بود تا تصویر کردن امروز؛ مگر اتفاق دیگری افتاده که من بی خبرم -

اما نگرانی من «اگر او بود، چه می کرد؟»

سرچشمه این نگرانی همه، از آن جاست که مبادا آدمی از پشت او به این همه تلاش و خون دل خوردنی که خرج آفریدن جهان پهلوانی شد، بی اعتنا باشد. مردمی که در پس شکست از کودتا و در برابر رژیمی که از خود نمی دانستندش، آرزوهایش را در قالب پهلوانش چنان ریخت که جز از قدیسان نمی شایست. همین داستان است که نمی توانم از پس این چند سال، به بی توجهی هایی که دیده ام، جواب گویم.

«اگر او بود، چه می کرد؟»

منی توان تختی ای جلوی دوربین آورد که تختی نباشد. بی تردید این مشکل است. آن میمیک و آن لیخند و آن تنگ شدن چشم ها، آن محبت و شرم که می جوشید از چهره اش و فقط مال اوست و بدلی ندارد. به همین خاطر، کشیدن تن فیزیکی تختی پای دوربین، به گمانم درست نیست؛ که اگر صحبت رمبو و راکی شدن است، چنان که شنیده ام، دیگر جای بحث نیست. چون صحبت از هنری است با تمام ویژگی های پایان قرن بیستمی.

با نفوذ غول آسا و تاثیر حیرت انگیزش. ...

امروز که باز شنیده ام با تقوایی هم به توافق نرسیده اند، ترس برم داشته که چه ملاحظاتی در کار است. نمی دانم چه باید بکنم اگر قرار باشد به سراغ آن حق و حقوق قانونی نروم، چون می دانم دیگر این جا نمی توان گفت:

«اگر او بود، چه می کرد؟»

جله فیلم شماره ۲۰۱

برادر مسعود کیمیایی و ضدانقلاب اسیر مرداب

به سرزمین ما و مردم ما حمله شده است. فقط قصد تصرف منطقه نفتی نیست که این مهم آینده اقتصادی ماست. همه جور اسلحه با تمام قدرتش به سرا ما ریختند. کشتند و چپاول کردند، برای نخستین بار در تاریخ ما، جور یک ارتش ملی را جوانان جنگ ندیده و سربازی نکرده کشیدند. آن وقت اگر من در فیلم «ضیافت» با احترام با یکی از آنها برخورد کنم (ادعای شبه روشنفکران) سفارش گرفته ام؟ در مقابل این همه جان و عشق بود که سرزمین ما افراشته ماند... اصلاً من کی هستم که آن را نشان بدم یا ندم. من می دانم و بسیار براین دانسته ام در باورم، که هیچ ایرانی... امکان ندارد، با احترام از این مقاومت ملی و بزرگ که فقط جانهای جوان و سلاحهای کهنه در مقابل بیبهای تازه - که در حلبچه آزمایش کردند - یاد نکنند و دست تاریخی آنها را نبوسد.

... کیست که مخلص اینها نباشد. ... من خیلی دوست دارم درباره جنگ فیلم بسازم. هیچ چیز هم نمی خواهم.

بخشی از گفته‌های مسعود کیمیایی، کارگردان فیلم «ضیافت»،
منتروج در ماهنامه «ویدیو» شماره ۹۸

شرح:

مدتی است که جوسازی علیه فیلم جذاب و اثر بخش «ضیافت» و کارگردان آن، در دستور کار نشریات فارسی زبان ضد انقلاب قرار گرفته است. آن هم به جرم! اینکه با اعتقادات و آرمانهای مردم همسویی و همدلی نشان می‌دهد و از رزمندگان، حماسه‌ساز هشت سال دفاع مقدس با احترام یاد می‌کند. چهره‌های نورانی و ماندگاری که برخلاف میل بی‌وطنان فراری و خواست مدعیان دروغین وطن دوستی، به میدان کارزار شتافتند و داغ مصالحه خوزستان به آمریکا را، بر دل سیاه این جماعت «سیا» تیار، نهادند.

حال یک بار دیگر سخن صمیمی ضیافت را مرور کنید، تا بهتر و عمیق‌تر دریابید که جرم او در چشم ضد انقلاب اسیر مرداب چیست؟

کلبان تهران، ۱۴۰ تیر ۷۵

زن به منزله مظهر جمال خداوندی، پایگاه رفیع خود را در سینما به دست آورده و امیلواریم این طلایه مبارک، پرتوافکن همیشه این قلمرو بماند و افزون‌تر.

و همچنین ارج نهیم اندیشه سینماگرانی را که با نهایت هنر و ظرافت، در هیأتی آراسته و پیراسته نواز را در جایگاه وزین خود به تصویر می‌کشند؛ امیلواریم این نگاه الهی روز به روز تعمیق و گسترش یافته از ساده‌انگاری و سطحی‌اندیشی در پرداخت این عمیق‌ترین مفاهیم آسمانی بین عابد و معبود پرهیز شود.

عزت‌الله ضرغامی در همان مراسم

چه مردم پرتوقعی!

سینما کم داریم، سینما نداریم، سینما می‌خواهیم! استان باختران			
شهرها	جمعیت (نفر)	تعداد سینماها	گنجایش (صندلی)
اسلام‌آباد	۶۳۳۰۰	۱	۴۰۰
غرب			
باختران	۶۷۶۲۰۰	۴	۳۰۰۰
پاوه	۱۱۵۰۰	۰	۰
جوانرود	۲۰۴۰۰	۰	۰
سنقر	۲۶۶۰۰	۰	۰
صحنه	۱۸۹۰۰	۰	۰
کرد	۱۰۶۰۰	۰	۰
کنکاور	۳۰۲۰۰	۰	۰
نودشه	۳۷۰۰	۰	۰
هرسین	۳۲۰۰۰	۰	۰
جمع کل	۱۰۲۰۷۱۴	۵	۳۴۰۰
استان یوشهر			
شهرها	جمعیت (نفر)	تعداد سینماها	گنجایش (صندلی)
اهر	۷۸۰۰	۰	۰
برازجان	۵۴۹۰۰	۰	۰
بندر بوشهر	۷۲۴۰۰	۱	۹۴۲
بندر دلم	۱۱۰۰۰	۰	۰
بندر ریگ	۴۳۰۰	۰	۰
بندرکنگان	۱۰۱۰۰	۰	۰
بندرگناوه	۳۲۵۰۰	۰	۰
خارک	۱۰۱۰۰	۰	۰
خورموج	۱۴۱۰۰	۰	۰
دیر	۹۸۰۰	۰	۰
سعدآباد	۵۴۰۰	۰	۰
جمع کل	۲۳۲۴۰۰	۱	۹۴۲

مجله فیلم شماره ۵۹

باز هم مسئله زن و

سینمای جمهوری اسلامی

مسئله زن چند شکل دارد. زندگی ما در دوره‌ای گذشت که متاسفانه امروز نمی‌توانیم بازگوش کنیم. به دلایل خیلی ساده. آن موقع فکر می‌کردیم که اگر زمانی دوران پهلوی سرآید، چه موضوعهایی برای گفتن هست. ولی امروزه، محدودیتهای بسیار ساده‌ای باعث شده که نشود سراغ بسیاری از مسایل اساسی آن دوران رفت. همین مشکلی که درباره مسئله شخصیت زن وجود دارد، باعث شده که اصلاً نشود دوران پهلوی را ساخت.

شما روابط یک زن و شوهر، یک خواهر و برادر را به راحتی در خیابان و یا خانه نمی‌توانید نشان بدهید. چه برسد به روابط سببی و نسبی دیگر. کلاً در سینمای ایران، مسئله زن دارد وضعیت بغرنج و بحرانی‌ای پیدا می‌کند.

ناصر تقوایی - گفتگو با مجله فیلم شماره ۶۰

تمجید آقای معاون سینمایی از قوانین

متین، شفاف و واضح سانسور

همکاران ارجمند

کشف نیازهای اصیل جامعه امروز و تلاش برای برآورده کردن آن در قالب تصویر، می‌تواند راهبرد مناسبی برای دستیابی به سینمایی پرمخاطب باشد. بررسی، مطالعه و طراحی و تبیین راهبردهای بنیادین، در راستای کاریست این سیاست‌های راهبردی، تلویح دفترچه سیاست‌ها برای بسامانی و نظام‌مندی متین، شفاف و واضح برای ورود در این قلمرو، امری بود خطیر و حساس که با مشارکت و هم‌نگری در مورد مسائل و مطالب موجود در این قلمرو میسر گردید.

عزت‌الله ضرغامی در مراسم پایان جشنواره فجر سال ۱۴۹۵

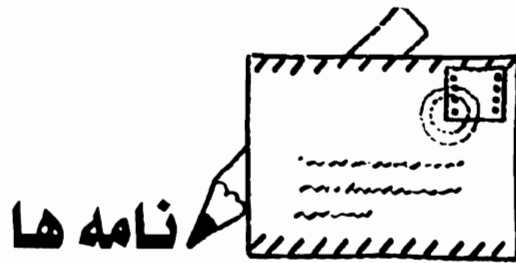
زن نجیب، سینمای نجیب

و نماز ظریف

در این راستا، ضمن سیاست از تصویر با عزت و کرامت زن در سینما و قدرشناسی از نگاه دینی و نجیبی که به حضور سازنده و پرمهر زن ایرانی در عرصه اجتماع می‌شود، با بهجت روح و نشاط زایدالوصف شاهدیم که

یک دوست فرانسوی به دیدن فیلم رفته بودم، دوستم پرسید چرا زنهای ایرانی در خانه و در خلوت تنهای هم حجاب دارند؟ توضیح اینکه این شکل و ظاهر، قوانین تحمیل شده است، راضی کننده نیست. بخصوص اینکه در حرفه فرهنگ و هنر قوانین و دستورات از بالا، همیشه هدف نظامی و مخرب داشته اند.

با احترام جمیله ندایی



سلام!

هیچوقت فرصت نمی کردم چنین با دقت شماره های «سینمای آزاد» را ورق بزنم، و اینبار که فرصتی دست داد و ۴ و ۵ و ۶ را یکجا دریافت کردم و به خواندن و - ناخود آگاه - مقایسه شان نشستم، دیدم چه رشد آرام و سنگین و عمیقی کرده اند؛ چه بلحاظ موضوع و محتوای مطالب، و چه کمیت و کیفیت و تنوع کار و نویسنده ها. بعد کتاب «ده سال سینمای آزاد ایران» را که پیرارسال منتشر کرده ای، از لای کتابهای کتابخانه ام بیرون کشیدم و با نگرانی دوباره و دیگر، ورقش زدم. می دانید چه می خواهم بگویم: آن رشد بطشی و عمیق، محصول پایه ریزی خردمندانه یی بوده است. دو سال پیش این کتاب را - که در بردارنده ی بیان گوشه هایی از تجربه ی دهساله ی سینمای آزاد در ایران است، فراهم آورده ای تا همچون انفجار نخستین، مردم را به حضور خود هشیار کرده باشی و هم گفته باشی که حرفهایی را که بعد از آن خواهی زد، از حفظی و نحوه ی کارهای بعدی ات را از هم اکنون می دانی. آخر، آن کتاب هم خود یک کار ژورنالیستی ترو تمیز است. حالا ممکن است بگویی هدف از انتشار «سینمای آزاد»، اصلاً و ابداً ژورنالیسم نبوده و مثلاً خدمت به خلق سینما بوده و بس. هر چه نیت تو بوده باشد، من یک کار موفق ژورنالیستی اش می بینم که برزمینه ی ایستادگی در برابر جهان و خرافه و فریب «سینمای جمهوری اسلامی» و برنامه گزاران آشکار و نهانی انجام می گیرد. و می گویم موفق است نه به این خاطر که همسوا با نگاه من است و نه به این خاطر حتا که تنها نشانه ی فعلی جبهه ی ایستادگان در برابر آن دنیای فریب و فریبکاری ست، بلکه از آنرو که می بینم در همین مدت کوتاه عمرش، خوانندگان بشماره ی یافته و شناسای کتابفروشها و نشریه فروشان و اهل فکر و فرهنگ ما شده است.

(آن روی صفحه را هفته ی پیش نوشتم، و باور کن یکهفته فرصت تمام کردن این نامه را نداشتم. بین در چه هیاهوی پوچی زندگی می کنیم. حالا نمی دانم چه می خواسته ام در ادامه ی نامه بنویسم که حواله اش کرده ام به «پشت صفحه!»).

پیوند، لندن



برای بصیر نصیبی،

سلام، امینوارم که همیشه سلامت و موفق باشی و درکنار خانواده و عشق ابدیت به سینما، غم غربت و دشواریهای آنرا تا روز موعود تحمل کنی، صبر و پایداری و مقاومت را در دستور کار قرار دهی مدتی بود از تو بی خبر بودم، تا اینکه استنسیل کتاب سینمای آزاد بدستم رسید آنرا یک روزه بلعیده و خواندنش را بی پایان رساندم.

دو نامه از جمیله ندایی

همراه و همکار گرامی ما جمیله ندایی دو نامه برای ما ارسال داشته اند. نامه اول جوابی ست برای آقای علیپور متعلم که تماماً نقل می کنیم. دومین، نامه ی سرگشاده ای ست در ارتباط با اجرای اخیر «شهر قصه» که به دلیل محدودیت صفحات به ناچار به بخش آخر آن اکتفا می کنیم:

نامه ی اول

... با این یادداشت اعلام می کنم که هیچکس حق پخش صدای من و اجرای «شهر قصه» را ندارد. اجرای اخیر بدون اجازه من به صحنه رفته است. برابم عجیب است که کسانی که خود را حرفه ای تشارتر می دانند، همان راه را رفته اند که سوداگران پنهان می روند. در کشور قانون، که بسیاری از ایرانیان، به دلیل پایمالی قانون در ایران به آن پناهنده شده اند، قانون شکنی باید عواقبی داشته باشد. من از همه ایرانیان می خواهم تا تصمیم قانونی برای کارهای بیون گرفته نشده است، از خرید نوار و رفتن به تشارتری که صدای مرا بی اجازه من، پخش می کند، خودداری کنند. اگر فردای ایران را، ایرانی آزاد و مجری قانون می خواهیم از همین امروز باید برای ساختن بکوشیم.

۵ مه ۱۹۹۷

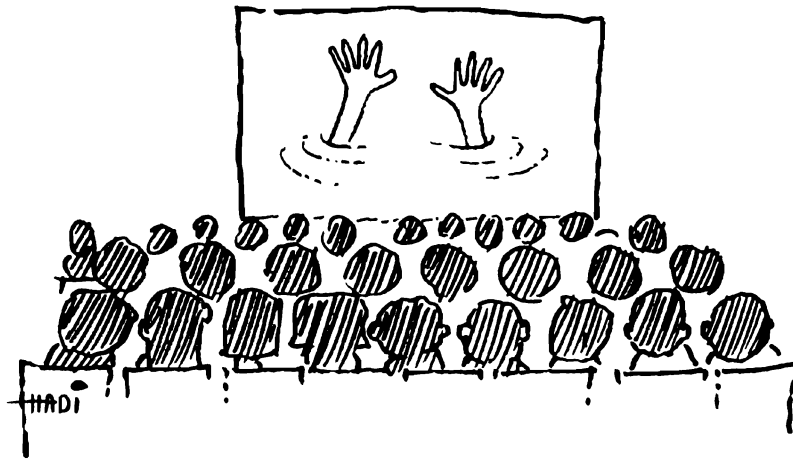
نامه ی دوم:

آقای رضا علیپور عزیز، تعجب کردم که از حرفهای من ناراحت شده اید، من فکر می کنم چارقد و چادر و روسری واقعیت زن ایرانی نیست. حجاب اجباری واقعیت حکومت ولایت فقیه است، که زن و مرد هر دو قربانی آن هستند. شما باید خوب بدانید که فیلمسازان ایرانی تا چه حد با این شکل غیرطبیعی و ضد انسانی مشکل داشته اند. شما که با تصویر سروکار دارید، خوب میدانید که فاشیسم و زورگویی و جهل طلبی با شکل ظاهری شروع می شود. روزهای بعد از انقلاب حکومت با سرکوب زنان و تصویب قوانین ضد بشری، فقط زنان را حذف نکرد، هدف بنیادگرایان و جاهلان، تمام زمینه های فرهنگی و هنری و در واقع تخریب ملتی بود که به پا خاسته بود تا بازیگر حقیقی سرنوشت و زندگی خودش باشد. در فیلم «به خاطر همه چیز» که شما تهیه کرده اید، با تمام کوشش کارگردان و بازیگران برای نشان دادن وضعیت وخیم اقتصادی زنان، لباسهای یک شکل آنان که بیشتر به اینفورم زندانیان شبیه است، ارزش انسانی آنها را می زداید و حرفها در سطح می ماند. و متأسفانه شما هم به طریقی، همراه کسانی می شوید که قصد انتقاد از آنان را داشته اید. یادم هست با

... دوست دارم اگر زمانی با او انشا الله در آینده مواجه شدم تو هم او را ببخش. زندگی بی ارزش است البته با آن چیزهایی که در کتاب نوشته بودی و تماما حقیقت بود بسیار موافقم - این حقیقت تاریخی را همه باید بدانند و اول از همه خود باکیده که شاید این نوشتجات تو در مقابل حرفهای او در کتاب تاریخ سینمای مهابی عکس العمل منطقی و درستی بود بتواند در زندگی و تصمیم گیریهای آینده عبدا الله باکیده بسیار سازنده باشد.

ایران - امضاء محفوظ

ما با کتاب به گذشته ها رفتیم تو خودمان و دیگران را دیدیم، آن ده سال را مرور کردیم گاهی لبخند زدیم و گاهی گریستم، زندگی است و عشق است و سینما، کارش نمی شود کرد. امسال. روزگار تاسف باری برای سینماست. هژیر داریوش در غربت میمیرد - دانی جان ناپلئون، جلال مقدم، علی حاتمی، بهرام ری پور، حسین سرشار، و بسیاری هنرمند دیگر در تهران جان می سپارند. اقتصاد، فرهنگ، هنر، سیاست در بحران است مثلاً من و تو زنده ایم همین شکر دارد. در هر حال دلنگی هایت در کتاب برایم دردناک بود. انسانها در زندگی دارای ظرفیت و پتانسیل های متفاوت هستند حالا یکی دو تا هم دل ترا شکستند به خودشان لطمه زدند و فکر می کنم در دلشان الان پشیمان هستند که مهمترین این آدم ها که به تو از پشت خنجر زد عبدا الله باکیده بود!



نظرخواهی

نحوه رفتار با صادرات سینمایی جمهوری اسلامی

سکوت، پذیرش، رد، تحریم؟

با شرکت در این نظرخواهی ما را برای اتخاذ شیوه ای موثر و هماهنگ یاری رسانید.

مطلبتان بیش از دو صفحه نشریه سینمای آزاد نباشد.

نوشتارتان را می توانید به وسیله پست یا فاکس برای ما ارسال نمایید.

فیلمهای جدید در سینماها ...



موسیقی: دنیس کاریبو

بازیگران: سَمی بوجالیا، اوسینی امبارک، جمیله درویش - فرح ...
در باره سرگذشت خانواده‌ای مهاجر در فرانسه مسدن و مشکلات روزمره
مهاجران، سرگردانی فرهنگی جوانان، انتگراسیون و ... این فیلم در سال
۹۵ در کان برنده جایزه **Prix de la jeunesse** شده است.

Tanger Nonstop

آلمان، ۱۹۹۶

کارگردان: یواخیم کراوز و فلوریان شنايدر
فیلمی مستند درباره «نانگر» (آفریقا)، تصاویر زندگی روزمره مردم،
اسطوره‌ها و ... مصاحبه‌هایی با محمد شکری (نویسنده مراکش)،
محمد مرایت (قصه گو)، حبری (تقاش) و ...



Kama Sutra

آمریکا، ۱۱۴ دقیقه

کارگردان: میرا نانیر

فیلم‌نامه: هلنا کریل، میرا نانیر

دوربین: دکلان کونین

بازیگران: ساریتا چودهوری، ایندیرا وارما، ناوین اندروز ...

فیلمی از کارگران زن هندی میرا نانیر که با ساختن «سلام همیشه» در
سال ۱۹۸۸ جایزه «نخل طلایی» کان را از آن خود کرد. نانیر در فیلم
دیدش سرگذشت چند زن و زندگی جنسی و اروتیک آنان در قرن شانزدهم
در هند را به تصویر می‌کشد.

Roseanna's Grave

انگلستان ۱۹۹۶ - ۹۶ دقیقه

کارگردان: پاول ویلند

فیلم‌نامه: سول ترفلتاب

فیلم بردار: هنری براهام

موسیقی: تروود جونز

بازیگران: ژان رنو، مرسدس دول، پولی واکر ...

مارچلوبا تمام قوا سعی می‌کند آخرین آرزوی همسر بیمارش، روزانا، را
که سخت بیمار و در انتظار مرگ است، برآورده کند. آخرین خواسته
روزانا این است که در گورستان محل‌شان در کنار دخترش دفن شود، که
این بسیار مسئله آزرین می‌شود، چرا که در قبرستان محلی فقط ۳ قبر
خالی باقی مانده است. مارچلو تمام سعی‌اش را به کار می‌گیرد که از
مرگ دیگران جلوگیری کند تا کسی زودتر از زنش به خاک سپرده نشود ...

Different for girls

کارگردان: ریچارد اسپنسی

فیلم‌نامه: تونی مرچنت

دوربین: شون فان هیلز

موسیقی: استیون وریک

بازیگران: استیون مکنتاش، روبرت گریوز ...

«کارل»، تغییر جنسیت می‌دهد و با نام جدید «کیم» زندگی اجتماعی
نوینی را به عنوان زن آغاز می‌کند. در این میان به «پاول» برمی‌خورد و
به یک‌دیگر دل می‌بندند. پاول اما هنوز از گذشته «کیم» خبر ندارد ...

Bye-Bye

فرانسه و سوئیس، ۱۹۹۴، ۹۷ دقیقه

نوشته و ساخته: کریم دریدی

دوربین: جان متیسون

Anna Karenina

آمریکا ۱۹۹۶

نوشته و کارگردانی: برنارد رز

دوربین: دارین اوکدا

موسیقی: چایکوفسکی، رومانینوف

بازیگران: سوفی مارکو، شون مای کیرشنز

فیلمی بر اساس رمان لئو تولستوی، داستان دو انسان که عشق شان به

یک دیگر منجر به تغییرات جدی در زندگی و روابط خانوادگی و

اجتماعی شان می شود.

Wenn we were kings

فیلم مستند، آمریکا، ۸۵ دقیقه

کارگردان: لئون گاست

دوربین: ماریسه آلبرتی، پاول گولد اشویت، کوین کیتینگ و ...

موسیقی: وین هندرسن، جیمز بران، ب.ب. کینک و ...

بازیگران: محمد علی کلسی و جورج فورمن،

شصتمین شماره

آرش

با همکاری باقر مومنی، رضا مرزبان، شهرزاد
مجاب، مینا پویا، شادی امین، آزاده شکوهی،
عباس سماکار، اصغر داوری، ...

و

ویژه روز جهانی زن

زیر نظر پرویز قلیچ خانی

منتشر شد.

نه چندان به ضرورت

در نقد شعر

نوشته روزبهان

ناشر:

Roya

Box 1681

22101 Lund

Sweden

کانون پناهندگان ایرانی برلین منتشر کرد:

آخرین دفاع در دادگاه میکنونوس

هانس یوآخیم اریک

به زبان فارسی و آلمانی

Verein iranischer Flüchtlinge in Berlin e.V.

Stereemannstr. 128, 10117 Berlin

Tel.: (030) 20290463, Fax: (030) 20290436

آخرین خبرها

سومین دوره جشنواره سینمای در تبعید

از تاریخ سوم تا هفتم اکتبر ۱۹۹۷، دوره سوم جشنواره سینمای در تبعید در شهر گوتنبرگ سوئد برگزار می‌شود.

هم چون دوره‌های پیشین، شناساندن آثار سینماگران تبعیدی، فراهم نمودن امکانات طرح و پخش گسترده آنگونه آثار، روشنگری پیرامون ماهیت فرهنگ ستیز حکومت‌های دیکتاتوری، بویژه رژیم جمهوری اسلامی، بعنوان عاملان اصلی پناهندگی و آوارگی، و همچنین افشای سلطه‌ی دهشتناک سانسور و حلقان بر هنرمندان و سینماگران، از اهداف و خواست‌های بنیادین این جشنواره است.

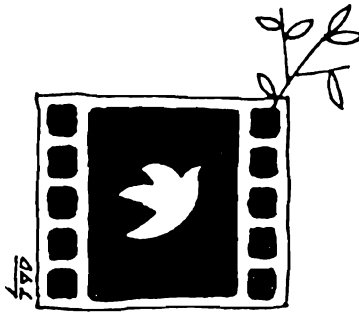
از این رو کمیته برگزارکننده جشنواره از فیلم‌سازان و دست‌اندرکاران سینما دعوت به شرکت و نمایش آثارشان در دوره سوم جشنواره را می‌کند.

این دوستان حداکثر تا آخر ماه مه ۱۹۹۷ می‌توانند در خواست شرکت را به دفتر جشنواره ارسال نمایند.

کمیته برگزارکننده هم چنین از همکاری و همیاری دیگر اعضای خانواده سینما در تبعید، برای برگزاری هر چه بهتر دوره سوم جشنواره استقبال می‌کند. دفتر جشنواره از طریق نشانی و شماره تلفن و فاکس زیر آماده پاسخ‌گویی و توضیح پیرامون شیوه‌های همکاری و برنامه‌های دوره سوم می‌باشد.

دفتر جشنواره سینمای در تبعید
اول ماه مه ۱۹۹۷

FRI FILM
BOX 8003
421 -08 V. Frölundu-Sweden
Tel/Fax: intcod + 46-31-145447



بهترین فیلم تایوان
نام فیلم: **Doomsday**
سازنده: فو-چین - چه، چنگ - پو-لی، لیو-چونگ - هونگ
نظر هیأت داوران: جزئیات در این فیلم ابعاد جهانی و کلی پیدا می‌کنند.

فیلم‌های ویژه
۱- نام فیلم: **Genre**
سازنده: دون هرتمس فلدت، آمریکا
نظر هیأت داوران: برای ایده‌های جدید و حوادث غیره منتظره در آن

۲- نام فیلم: **The Bloody Olive**
سازنده: وینست بال، بلژیک
نظر هیأت داوران: برای ظرافت‌های فیلم و حوادث زیرکانه و غیرمنتظره و پیچیدگی آن.

موفقیت ماهی قرمز در جشنواره تایوان

از ۱۰ تا ۱۳ آوریل جشنواره جهانی تایوان برگزار شد. در این جشنواره فیلم «ماهی قرمز» ساخته امیر رازی (هلند) جایزه بهترین فیلم کوتاه در بخش بین‌المللی را بدست آورد. ما بر اساس فاکس دفتر جشنواره مشخصات فیلم‌های منتخب هیأت دوران را اعلام می‌کنیم.

نتایج جشنواره

بهترین فیلم کوتاه: ماهی قرمز
نام سازنده: امیر رازی، هلند
نظر هیأت داوران: موفقیت در انتقال احساس، موضوع حسی و کیفیت عالی تکنیکی.

بهترین فیلم کوتاه ویدیویی

نام فیلم: **The Dream of the sea**
سازنده: جاویر کابرا، اسپانیا
نظر هیأت داوران: عکس‌برداری‌های بسیار زیبا، ارزش شاعرانه

اطلاعیه کانون پیوند

از چند سال پیش به تدریج گروه‌ها و هنرمندان مقیم ایران برای برگزاری برنامه به اروپا و آمریکا سرازیر شدند. کانونهای فرهنگی مستقل به گمان اینکه این سفرها گشایشی در کار هنرمندان در بند حاصل خواهد کرد، برای برگزاری برنامه‌هایی از ایران همراه شدند. اما این اتفاق نیفتاد و رژیم هر روز درنده‌تر و گستاخ‌تر شد و با توسعه صادرات فرهنگی و هنری خود دل‌ایرانیان را نرم و راه بازگشت توبه‌آمیز آنان را هموار کرد. و هم زمان با آن توانست چهره کریه خود را بزرگ کرده و نزد جوامع غربی اعتباری را که شایسته‌اش نبود کسب نماید و دامنه ترورهایش را گسترش دهد. رأی شهادت‌انگیز دادگاه میکونوس آلمان و رسوایی سران آدمکش این رژیم، فرصتی برای ما ایجاد کرد تا با هوشیاری با شگردهای آنان برخورد کنیم. در این شرایط کانون فرهنگی پیوند همگام با کانونهای فرهنگی مستقل در شهرهای دیگر آلمان تصمیم گرفت از برگزاری برنامه‌هایی که بخشی و یا تمام آن از جمهوری اسلامی آورده می‌شود و یا شرکت‌کنندگان در آن با وجود اینکه به ظاهر مقیم آلمان هستند، سفرهای متوالی به ایران دارند، خودداری نماید.

از طرف کانون فرهنگی پیوند، نسرین بهجو



نشریه‌ای که هم اکنون در حال مطالعه آن هستید، در راستای طرح «آرشیو مجازی نشریات گهگاهی» و با هدف مبارزه با سانسور، گسترش کتابخانه‌های مجازی، تشویق به کتاب‌خوانی و بازیابی مطبوعات قدیمی توسط "باشگاه ادبیات" تهیه شده است. در صورت تمایل به بازپخش آن، خواهشمندیم بدون هیچ گونه تغییری در محتوای پوشه اقدام به این کار کنید.

<https://www.facebook.com/groups/BashgahKetab/>

<https://t.me/BashgahAdabiyat>

به زودی:

<http://clubliterature.org/>

سال ۱۹۹۷ برگزار می شود:

جشنواره سینمای ایران در تبعید

آلمان - هانوفر

۱۱ تا ۱۳ جولای ۱۹۹۷

با همکاری خانه هنر هانوفر، سینمای آزاد، مرکز سیاسی-فرهنگی ایرانیان هانوفر و Kommunales Kino

تلفن اطلاعات: ۰۱۷۲-۶۰۶۸۳۳



دنیا خانه من است

سومین دوره جشنواره سینمای ایران در تبعید

۳ تا ۷ اکتبر ۱۹۹۷ گوتنبرگ - سوئد

برای دریافت فرم شرکت و کسب اطلاع بیشتر با نشانی زیر تماس بگیرید:

FRI FILM

BOX 8003

42108 v.Frölunda, Sweden

FAX 'int; code + 46-31-240060

Cinema-ye Azad

2.Jahrgang, Nr. 8, Juni & Juli 1997

Herausgeber: Forschung- und Filmzentrum von Cinema-ye Azad

Verantwortlicher Redakteur: Bassir Nassibi

Mitarbeiter: P. Behdju, N. Behdju